دوری از فتنه کفر
و تکفير

**مؤلف:
محمد بن جمیل زینو**

**مترجم:
عبدالسلام**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:**  | دوری از فتنه کفر و تکفیر |
| **عنوان اصلی:** | التحذير من فتنة الكفر والتكفير |
| **مؤلف:** | محمد بن جمیل زینو |
| **مترجم:** | عبدالسلام |
| **موضوع:** | مجموعه عقاید اسلامی- توحید و الهیات |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال) |
| **تاریخ انتشار:**  | تیر (سرطان) 1395 شمسی، شوال 1437 هجری |
| **منبع:**  | IslamTape.com |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc448659002)

[دوری از فتنه کفر و تکفیر 1](#_Toc448659003)

[شبهات ایمان و کفر 3](#_Toc448659004)

[انواع کفر 5](#_Toc448659005)

[سخن عالمان در مورد تکفیر 8](#_Toc448659006)

[ضوابط تکفیر 11](#_Toc448659007)

[حاکم کردن شریعت خداوند واجب است 14](#_Toc448659008)

[کفر عملی و اعتقادی 16](#_Toc448659009)

[سخنان اصحاب در مورد تکفیر 17](#_Toc448659010)

[طبری و اسباب نزول 18](#_Toc448659011)

[نجاشی به قرآن حکم نکرد 19](#_Toc448659012)

[معنی حکم در کتاب و سنت 22](#_Toc448659013)

[بدعت و فسادکنندگان دین 24](#_Toc448659014)

[حلال کردن حرام خداوند، شرک است 25](#_Toc448659015)

[تشریع و قانونگذاری حق خداوند متعال است 29](#_Toc448659016)

[احتیاط و پرهیز از تکفیر 32](#_Toc448659017)

[کفر، ظلم و فسق 34](#_Toc448659018)

[دعای امام احمد برای حاکمان و سرپرستان امور 36](#_Toc448659019)

[اقسام حاکمان 37](#_Toc448659020)

[حکم تدریس قوانین وضعی 38](#_Toc448659021)

[حکم وضع و تدوین قوانین 40](#_Toc448659022)

[شروط تکفیر نزد ابن عثیمین 41](#_Toc448659023)

[مشخصهی تکفیر نزد طحان 43](#_Toc448659024)

[فتنهی تکفیر 45](#_Toc448659025)

[خطرات قیام علیه حاکمان 49](#_Toc448659026)

[اطاعت ولی امر واجب است 54](#_Toc448659027)

[لغزش‌های بزرگ در تکفیر 64](#_Toc448659028)

[حاکمی جز الله نیست 66](#_Toc448659029)

[ملاحظاتی بر سخنان سید قطب 67](#_Toc448659030)

[تفسیر محمد قطب در مورد این آیه 71](#_Toc448659031)

[نمونه‌هایی از اخلاق اهل تکفیر 73](#_Toc448659032)

[عذر داشتن به خاطر جهل 75](#_Toc448659033)

[خلاصه بحث تکفیر 77](#_Toc448659034)

دوری از فتنه کفر و تکفیر

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله اما بعد:

فتنه­ی بزرگی در این زمان منتشر گشته و بسیاری از جوانان مسلمان را در دام خود گرفتار کرده است، این فتنه همان تکفیر است و بحث ما در این است که چگونه می­شود از این فتنه که سبب بسیاری از شورش­ها و گرفتاری­ها در بین مسلمین می­باشد رهایی یافت؟ مخصوصاً تکفیر حاکمان در جوامع اسلامی امری بسیار خطرناک است، لذا باید از کفر و تکفیر خود را برحذر داشت.

سلف صالح همان اصحاب و تابعین و عالمانی هستند که وارث پیامبران خداوند متعال می­باشند بنابراین ناگزیر برای فهم آیات و احادیثی که کفر و تکفیر را بیان می­دارند، باید به آن­ها مراجعه شود؛ زیرا که به درستی، تکفیر حق خدا و رسولش می­باشد.

مسلمانان ناگزیرند که به دین خود برگردند و یک دگرگونی در خویش ایجاد کنند و خود را از شر و فساد برهانند و به خیر و صلاح روی آورند تا تحقق بخش این فرموده­ی خداوند متعال باشند که می­فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡۗ﴾ [الرعد: 11] «خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی­دهد تا این­که آنچه را به خودشان مربوط است، تغییر ندهند.» اگر امت اصلاح گردد حاکم نیز اصلاح می­شود و نصر و یاری نمودن پروردگار نیز تحقق می­یابد چنان­که می­فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرۡكُمۡ وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ٧﴾ [محمد: 7] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر خداوند را یاری نمایید شما را یاری می­کند و قدم­های­تان را استوار می­دارد».

بر مسلمانان لازم است برای برپا کردن دولت اسلامی از دعوت کردن به سوی توحید آغاز کنند و برای این کار باید به محمد **ج** که از مکه دعوتش را آغاز کرد و سیزده سال تمام در آن­جا ماند و مردم را به توحید در عبادت و دوری از شرک دعوت نمود، اقتدا کرد، که حاصل آن عطای پیروزی از جانب پروردگار و برپایی دولت عظیم اسلامی بود. اگر مسلمانان آن­گونه که رسول الله **ج** در مکه آغاز کرد، عمل نمایند و به توحید دعوت و از شرک نهی کنند، خداوند متعال آن­ها را توفیق می­دهد و در زمین حاکمیت می­بخشد و ترس‌شان را به امنیت تبدیل خواهد کرد؛ همان­گونه که خدای متعال در آیات محکمش از آن خبر داده است چنان­که می­فرماید: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡ‍ٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ٥٥﴾ [النور: 55] «خداوند، کسانی را از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند وعده داده است آن­ها را در زمین خلافت دهد؛ همان­گونه که دیگران قبل از آن­ها را خلافت بخشید و دینی را که به آن راضی هستند، برای­شان میسر و بعد از خوف و ترس، امنیت را برای­شان مقدر دارد تا این­که مرا عبادت کنند و برایم شریک قرار ندهند و هرکس بعد از آن کافر شود از جمله­ی فاسقانند».

از خداوند متعال خواهانم که اسلام و مسلمانان را کمک کند و آن­ها را به دین­شان برگرداند و فتنه­ی کفر و تکفیر را از آنان دور نماید.

شبهات ایمان و کفر

1. ایمان قابل تقسیم به دو شعبه می­باشد که عبارتند از: قولی و عملی.
2. کفر نیز همچون ایمان به دو شعبه­ی قولی و عملی تقسیم­پذیر می‌باشد؛ از جمله شعبه­ی قولی ایمان، شعباتی است که زوال­شان نابودی ایمان را موجب می­شود و همین امر نیز در شعبه­ی عملی ایمان جاری است؛ یعنی از جمله آن، شعباتی است که نبودنش باعث زوال و نابودی ایمان است. همین قاعده در شعبات قولی و فعلی کفر نیز جاری است همان­گونه که گفتن یک کلمه­ی کفر از روی قصد و اختیار موجب کفر است به همان صورت انجام کاری از شعبات عملی هم­چون سجده برای بت و اهانت به قرآن، موجب کفر است.[[1]](#footnote-1)
3. لازمه­ی دارا بودن شعبه­ای از شعبه­های ایمان توسط شخص، این نیست که ما او را مؤمن بدانیم هرچند واجد شعبه­ای از شعبه­های ایمان باشد و همچنین اگر فردی مرتکب شعبه­ای از شعبه­های کفر شد لازمه­اش این نیست که او را کافر بدانیم هرچند کفری را مرتکب شده است چنان­که اگر کسی جزئی از اجزاء علم را داشته باشد او را عالم نمی­نامند و از شناخت بعضی مسائل فقه و پزشکی او را فقیه و پزشک نمی­خوانند.
4. شعبه­ای از شعبه­های ایمان را ایمان خواندن، ممتنع نیست و در مورد شعبات کفر و نفاق نیز می­شود آنها را کفر و نفاق نامید و گاهاً انجام آن بر فاعل و انجام دهنده­اش اطلاق می­گردد؛ چنان­که رسول الله **ج** می­فرماید: «الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ الصَّلَاةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ»[[2]](#footnote-2) «عهد و پیمانی که بین ما و دیگران وجود دارد، نماز است پس هرکس آن را ترک کند کافر شده است.» و می­فرماید: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ»[[3]](#footnote-3) «هرکس به غیر خداوند قسم بخورد، کافر یا مشرک شده است».
5. هرکس صفتی از صفات کفر از او صادر شود بطور مطلق مستحق اسم کافر نیست و به همین صورت به کسی که مرتکب کار حرامی شده، گفته می­شود او یک عمل فسق انجام داده و به درستی که او به واسطه­ی این عمل حرام فاسق می­شود هر چند که نباید اسم فاسق را بر او نهاد مگر این­که بی مهابا این عمل حرام را بارها انجام دهد. به زناکار، دزد، شراب­خوار و کسی که با زور مال مردم را می‌گیرد، مؤمن گفته نمی­شود هر چند ایمان دارد و او را کافر نمی‌خوانند گرچه دارای خصلت­های کفری و شعبه­های آن است. چون همه­ی گناهان و معاصی از جمله شعبه­های کفرند؛ همان­گونه که اعمال و طاعات همگی از جمله شعبه­های ایمانند.[[4]](#footnote-4)
6. کسی که دارای شعبه­ای از شعبه­های ایمان چون شهادتین یا نماز باشد، چه بسا به واسطه­­ی انکار یکی از ضروریات دین که واضح و آشکار است، کافر می­شود و آن هنگامی است که مورد انکار به ضرورت معلوم باشد و بر آن اتمام حجت شده و شبهات احتمالی زایل گشته باشد.
7. ابن قیم جوزی**/** می­گوید: به همین سبب ایمان به وحدانیت و الوهیت الله تعالی برای کسی که منکر رسالت محمد **ج** است، فاقد هرگونه بهره­ای است و کسی که بدون وضو نماز می­خواند، نمازش فاقد هرگونه فائده می­باشد.[[5]](#footnote-5)
8. گاهاً در فردی کفر و ایمان، شرک و توحید، تقوی و فجور و نفاق و ایمان جمع می­شود و این از جمله بزرگترین اصول اهل سنت است و دیگران از اهل بدعت؛ مانند خوارج، معتزله و قدریه با آن­ها مخالفت کرده­اند. مسئله­ی نجات صاحبان گناه کبیره از آتش و همیشگی نبودن­شان بر این اصل مبتنی است که قرآن و سنت و فطرت و اجماع اصحاب، ما را به آن راهنمایی می­نمایند.[[6]](#footnote-6)

انواع کفر

کفر دو نوع است: کفر جحد و عناد و کفر عمل.

1. کفر جحد این است که انسان به چیزی که می­داند رسول الله **ج** آن را بیان و ابلاغ نموده، به قصد انکار و سرپیچی کافر باشد گرچه چیز مورد انکار مربوط به اسم­ها و صفات و یا افعال و یا احکام پروردگار باشد. این نوع کفر از هر جهت ضد ایمان است.
2. کفر عمل به دو بخش قابل تقسیم است: کفری که ضد ایمان است و کفری که ضد آن نیست.

نوع اول آن؛ چون سجده برای بت، بی احترامی کردن به قرآن، کشتن پیامبر و ناسزا گفتن به او می­باشد که ضد ایمان است.

اما نوع دوم؛ چون حکم به غیر شریعت اسلام و ترک کردن نماز به طور قطع جزء کفر عملی می­باشد و ممکن نیست بعد از آن­که خدا و رسولش بر آن اسم کفر نهاده­اند، از آن نفی نمود پس حاکم به غیر ما انزل الله، کافر است و ترک کننده­ی نماز به نص فرموده­ی رسول الله **ج** کافر است ولی آن کفر اعتقاد نیست بلکه کفر عملی می­باشد.

رسول الله **ج** ایمان را از زناکار، دزد، شراب­خوار و از کسی که همسایه‌اش از تعدی و ظلم او در امان نیست، نفی کرده است و هرگاه ایمان از کسی نفی شود، آن فرد از جهت عمل کافر است ولی کفر جحد و انکار و اعتقاد از او منتفی است چنانکه رسول الله **ج** می­فرماید: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»[[7]](#footnote-7) «بعد از من با کشتن همدیگر به کفر برنگردید.» این کفر، کفر عملی است و همچنین می­فرماید: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ أَوْ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ»[[8]](#footnote-8) «هرکس پیش غیب­گویی رود و او را نیز تصدیق کند یا از عقب با زنی نزدیکی نماید به آنچه بر محمد **ج** نازل شده کافر است.» و می­فرماید: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهِ أَحَدُهُمَا»[[9]](#footnote-9) «هرگاه مردی به برادرش بگوید: ای کافر، یکی از آن دو کافر خواهد شد».

ایمان عملی ضد کفر عملی و ایمان اعتقادی ضد کفر اعتقادی است؛ رسول الله **ج** در یک فرموده آنچه را ما بیان کردیم اعلان می­دارد؛ می‌فرماید: «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»[[10]](#footnote-10) «ناسزا گفتن به مسلمان فسق و کشتنش کفر است.» بین ناسزا و کشتن فرق گذاشته است یکی را فسق نامیده که به واسطه­ی آن کافر نمی­شود و دیگری را کفر نامیده است و معلوم می­شود مقصود از آن کفر عملی است و کفر اعتقادی منظور نمی‌باشد چیزی که باعث خروج از دین به طور کلی نمی­گردد همان­گونه که زناکار، دزد و شراب­خوار به واسطه­ی ارتکاب گناه­شان از دین خارج نمی­گردند هر چند اسم ایمان از آن­ها نفی شده است.

این تفصیل سخن اصحاب است؛ همان­گونه که عالم­ترین افراد امت به کتاب خدا، اسلام و کفر و لوازم آن­ها می­باشند؛ پس این مسائل را تنها باید از آن­ها دریافت نمود؛ اما متأخرین منظور آن­ها را فهم نکرده­اند به همین سبب به دو دسته تقسیم شده­اند:

1. دسته­ای مرتکبین گناهان کبیره را از دایره­ی اسلام خارج کردند و بر صاحبان گناه کبیره حکم ماندگاری در آتش را صادر نمودند. (این­ها همان خوارج­اند.)
2. دسته­ای دیگر مرتکبین گناهان کبیره را مؤمنان کامل خواندند. (این­ها نیز مرجئه بودند.)

خداوند متعال اهل سنت را به راه و روش برگزیده و میانه راهنمایی کرد چیزی که در بین مذاهب، چون اسلام در بین ادیان است؛ آن راه وسط همان توضیحی است که علمای اهل سنت در بیان انواع کفری که باعث خروج از دایره­ ایمان نیست داده­اند؛ یعنی این­که کفر است اما پایین­تر از آن کفری که باعث خروج از دین شود؛ نفاق است اما نه آن نفاقی که باعث خروج از دین گردد؛ شرک است اما پایین­تر از حد آن شرکی است که باعث خروج از دین است و فسق و ظلم است اما غیر از آن فسق و ظلمی است که باعث خروج از دین می­شود.[[11]](#footnote-11)

سخن عالمان در مورد تکفیر

1. در «تعظیم قدر الصلاة» مروزی (متوفای: 394هـ) آمده است: «کفر دو نوع است: اول: انکار و تکذیب پروردگار متعال و آنچه که گفته است. بنابراین ضد اقرار کردن و تصدیق نمودن پروردگار و آنچه فرموده است، می­باشد. دوم: کفر عملی است چیزی که ضد ایمان عملی است، آیا روایتی را که در آن پیامبر **ج** ایمان را از کسی که همسایه­اش از ظلم او در امان نیست، نفی می­کند، نشنیده­اید؟ می‌فرماید: «لَا يُؤْمِنُ مَن لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ»[[12]](#footnote-12) «کسی که همسایه‌اش از ظلم او در امان نیست، مؤمن نمی­­باشد.» گفتند: پس کسی که مؤمن نیست باید کافر باشد و غیر از آن راهی وجود ندارد مگر این­که او از جهت عمل کافر باشد و این هنگامی است که همسایه­اش عملاً از او در امان نباشد.
2. سبکی می­گوید: حکمی که به اجماع ثابت است، منکرش تنها در صورتی کافر می­شود که آن مسئله به عنوان یک امر ضروری در دین شناخته شده باشد و در غیر این صورت منکرش کافر نمی­شود؛ مثلاً در این­که ارث دختر پسر همراه با دختر، از شش سهم یک سهم است (6/1) به اجماع ثابت است و به عنوان یک امر ضروری در دین معلوم و مشخص نیست بنابراین منکرش کافر نمی­شود. آنچه که منکرش کافر می­شود در مورد چیزی است که به ضرورت معلوم باشد و آن تنها در مورد احکام شرعی­ای چون نماز، زکات و حج است و لازمه­ی انکار آن، تکذیب رسول الله **ج** می­باشد و این نکته­ای است که باید بر آن تأمل کرد.[[13]](#footnote-13)
3. ابن حجر عسقلانی می­گوید: ابن دقیق العید گفته است: مسائل مورد اجماع، بعضی اوقات همراه اجماع به صورت نقل متواتر از رسول الله **ج** نیز ثابت است؛ مانند واجب بودن نماز که به تواتر و اجماع ثابت می­باشد؛ گاهی تنها به اجماع ثابت است. انکار کننده­ در مورد اول به خاطر مخالفت کردن متواتر، کافر می­شود ولی انکار کننده در مورد دوم که تنها به اجماع ثابت است، کافر نمی­شود. شیخ ما در شرح ترمذی می­گوید: در تکفیر کردن منکر اجماع قول صحیح این است که آن را مقید به انکار چیزی کنیم که واجب بودن آن چیز چون نمازهای پنج­گانه به ضرورت ثابت است.[[14]](#footnote-14)
4. ابن تیمیه می­گوید: بودن چیزی به ضرورت معلوم باشد (آگاهی داشتن نسبت به چیزی که به ضرورت معلوم باشد) امری اضافی است بنابراین کسی که تازه مسلمان شده و یا در منطقه­ای دور از اهل علم، نشو و نما کرده غیر از مسائل ضروری هیچ مسئله­ای را نمی­داند. بسیاری از علما به ضرورت می­دانند که رسول الله **ج** برای سهو سجده کرده و در قتل خطا حکم به پرداخت دیه توسط عاقله نموده[[15]](#footnote-15) و به کفالت مادر بر بچه­ی شیرخوار حکم نموده است و مسائل دیگری که اهل علم به طور ضروری به آن آگاهند ولی اکثر مردم آن را نمی­دانند.[[16]](#footnote-16)
5. ابن حجر هیتمی گوید: گاهی چیزی متواتر است و نزد قومی به ضرورت معلوم است ولی پیش دیگران این­گونه نیست بنابراین کسانی که آن را به عنوان یک امر متواتر می­شناسند در صورت انکارش کافر می‌شوند ولی نزد بقیه چون تواترش را نمی­دانند به انکارش کافر نمی­شوند و حکم مورد اجماع در صورتی که به ضرورت دانسته نشود چون استحقاق (6/1) ارث دختر پسر همراه دختر بلافصل منکرش کافر نمی­شود.[[17]](#footnote-17)
6. ابن قیم**/** در مدارج السالکین گوید: حکم به غیر از آنچه خداوند نازل کرده، شامل دو نوع کفر اصغر و اکبر بر حسب حال و وضعیت حاکم است. اگر معتقد به واجب بودن حکم به آنچه که خداوند در آن واقعه­ی مشخص نازل فرموده، باشد و با این وصف به خاطر عصیان و نافرمانی از آن عدول کرده است ولی خود را مستحق عقاب می­داند، این نوع حکم کردن کفر اصغر است. اما اگر معتقد باشد حکم به آنچه خداوند نازل فرموده واجب نیست و یا این­که او در حکم کردن به آن اختیار دارد و به طور یقین هم بداند آن حکم خداوند است، مرتکب کفر اکبر شده و اگر نداند و دچار خطا شود خطاکار محسوب می­شود و حکم خطاکاران بر او جاری است.

ضوابط تکفیر

شیخ الاسلام ابن تیمیه**/** می­گوید:

1. به خاطر غالب شدن جهل و کم شدن علم به آثار رسالت، در میان بسیاری از متأخرین، نباید به خاطر درخواست دعا از مردگان اعم از انبیاء و صالحان، آن­ها را تکفیر نمود تا این­که آنچه رسول الله **ج** آورده از آنچه مخالف با آن است، برای­شان تبیین و روشن گردد.[[18]](#footnote-18)
2. تکفیر کردن بر اساس وضع و حال افراد و اشخاص مختلف است؛ هرکس که خطاکار و یا اهل بدعت و یا جاهل و یا گمراه باشد لازمه‌اش حتماً تکفیر شخص نیست بلکه حتی لازمه­اش حکم به فسق و عصیان او نیز نمی­باشد.[[19]](#footnote-19)
3. بعضی اوقات کسی که می­خواهد در راه مشروع محض گام بردارد، بدون نوعی از بدعت قادر به پیمودن آن نیست؛ چون از لحاظ علمی و عملی بر طریق مشروع قرار ندارد و هرگاه نور صاف حاصل نشد چنان­که جز نوری که صاف نیست حاصل نگردید در صورت اعراض، انسان در تاریکی می­ماند در چنان وضعیتی نباید به آن فرد ایراد گرفت و از نوری که در آن ظلمت است، نهی کرد مگر در صورتی که نوری بدون تاریکی و ظلمت در آن حاصل گردد. چون افراد بسیاری که از چنان وضعی دوری گزیده­اند، بطور کلی از نور خارج شده­اند و این هنگامی روی داده که مردم را بر راهی دیده که در آن تاریکی وجود داشته است… و هرکس ناتوان از رسیدن به کمال حسنات و یا ناچار از انجام بعضی معاصی باشد، معذور است؛ چنان­که خداوند متعال می­فرماید: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن: 16] «آن­قدر که در توان دارید تقوای پروردگار را کسب کنید.» و می­فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [البقرة: 286] «خداوند هیچ فردی را جز به اندازه­ی توانایی­اش تکلیف نمی­کند.» و می­فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَا نُكَلِّفُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ٤٢﴾ [الأعراف: 42] «کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند، ما هیچ فردی را جز به اندازه­ی توانایی تکلیف نمی­کنیم، آن­ها اصحاب بهشت هستند و در آن جاودان خواهند ماند.» و این راهی است که هرکس در آن وارد شود بر عدالتی قرار گرفته که خداوند برایش در کتاب و میزان نازل کرده است.[[20]](#footnote-20)
4. واجب است بین مطلق و معین فرق نهاد. بنابراین نصوص وعیدی که در کتاب و سنت وجود دارد و مواردی را که امامان در مورد تکفیر و تفسق بر آن حکم کرده­اند، نباید به صورت مشخص و معین در مورد فردی جاری کرد مگر این­که شروط آن، موجود و موانع از آن منتفی شده باشد و در این مسائل بین اصول و فروع هیچ فرقی وجود ندارد.[[21]](#footnote-21)
5. علم و ایمان و هدایت در آن چیزی است که رسول الله **ج** آورده است و خلاف آن به طور مطلق، کفر است پس نفی کردن صفات پروردگار کفر است و تکذیب نمودن دیدن پروردگار در آخرت و بودنش بر عرش و این­که قرآن کلام پروردگار است و این­که با موسی سخن گفت و ابراهیم را به عنوان خلیل برگزید، کفر می­باشد.
6. اما حکم کردن در مورد یک فرد معین که او کافر است و یا شهادت دادن به این­که او جهنمی و در آتش می­باشد، احتیاج به دلیل معین دارد و در چنین مواردی حکم کردن متوقف بر اثبات شروط و نفی کردن موانع می­باشد و هنگامی که این مسائل دانسته شد، تکفیر کردن افراد معین از کسانی که جاهلند و امثال آن­ها و حکم نمودن به کفرشان، از جمله مسائلی است که اقدام به آن جایز نیست مگر این­که بر هر کدام از آن­ها اتمام حجت شود؛ چنان­که برای­شان معلوم شود که آن­ها با رسولان پروردگار مخالفند گرچه در کفر بودن این مقالات شکی نیست و این سخن در مورد کسانی که تکفیر معین می­شوند، جاری است.[[22]](#footnote-22)
7. با این حال من همیشه و کسانی که با من مجالست دارند این مسئله را از من دریافت داشته­اند که بیشتر از هرکس از نسبت دادن فرد معین به کفر و یا فسق و یا معصیت نهی کرده­ام مگر این­که دانسته شود که فرد مورد نظر بر او اتمام حجت شده است طوری که بعد از آن مخالفش را می­توان تکفیر و یا تفسیق و یا عاصی خواند و من به تحقیق می­دانم که خداوند از خطاهای این امت می­گذرد گرچه این خطا در مسائل علمی و یا عملی باشد. سلف این امت در بسیاری از این مسائل با همدیگر اختلاف داشتند ولی مشاهده نشد که یکی از آن­ها دیگری را تکفیر و یا تفسیق کند و یا عاصی بنامد.
8. و این خلاف آن چیزی است که بعضی از مردم چون اسحاق اسفرایینی و پیروانش می­گویند که: «لا نکفر الا من کفرنا»: «تکفیر نمی­کنیم مگر کسانی که ما را تکفیر کردند.» چون تکفیر کردن حق آن­ها نیست بلکه حق خداوند متعال است. انسان حق ندارد کسی که او را تکذیب کرده، تکذیب نماید و با خانواده­ی فردی که با خانواده­اش زنا کرده، زنا نماید. اگر مردی را بر انجام عمل لواط مجبور کنند برایش جایز نیست با اجبار کردنش در صدد جبران برآید چون این حرام و حق خداوند است و اگر نصاری، پیامبر ما را فحش دهند برای ما جایز نیست که مسیح علیه السلام را فحش دهیم و اگر یک رافضی ابوبکر و عمر را تکفیر کند ما حق نداریم که علی را تکفیر نماییم.[[23]](#footnote-23)

حاکم کردن شریعت خداوند واجب است

واجب بودن حکم به آنچه خداوند نازل کرده، صلاحیت شریعت غراء اسلام و قابلیت تطبیق دادنش در هر زمان و مکان، چیزی است که حتی دو مسلمان در جهان یافت نمی­شود که در موردش اختلاف نظر داشته باشند و این امر به قدری واضح است که احتیاج به توضیح ندارد.

ظالم­تر از همه کسی است که بین امت اسلام و حاکمیت شرع و قوانین و احکامی که عهده­دار سعادت و آرامش و رستگاری و امنیت بشر است، فاصله و ممانعت ایجاد کند و مردم را ملزم به اجرای قوانین ساخته­ی بشر و احکام جاهلی نماید. نشانه­های ظلم را احیا کردند و روش­های عادلانه را از بین بردند اما هرگز این جرم و جنایت قادر نیست ما را در نظر و استدلال از قواعد اهل علم و اصول اهل سنت خارج گرداند و وارد این واقعیت گناه آلود و مصیبت بار نماید.

به درستی که مسئولیت سنگین و امانت بسیار بزرگ است، امت اسلام دچار تفرقه گردیده و ثروت­های آن ضایع شده و سرزمین­هایی از آن غصب گردیده و اغلب افراد آن به حقیقت دین­شان جاهلند، بسیاری از افراد امت دچار انواع اذیت و آزار گشته­اند و آن­ها نیز که به چیزی از شریعت ملتزم می­باشند، افراد مستضعفی هستند که در گیرودار اختلافات احزاب مختلف دچار نزاع و تفرقه شده­اند، پناه بر خدا که تنها او مرجع رسیدگی به شکایات بندگان است.

آیا تکفیر حاکمان و ترور مسئولان وسیله­ی نجات از این مصائب و گرفتاری­هاست؟ این شیوه چه اندازه امت را دچار ضرر و زیان کرد و در مقابل دینش ممانعت ایجاد نمود، جوانانش را از التزام به شریعت و تمسک به سنت به خاطر ترس و رعب ایجاد شده در شرایط مذکور بازداشت.

این کار چه چیز را به امت تقدیم و بهره و ثمره اش چه بوده است؟ آیا ثمره­ای جز ترس و وحشت، اضطراب، دلهره، نفرت از دین، رجعت به قهقرا، زندانی شدن، فتنه­ها، ریختن خون­ها و مباح شدن اموال و نوامیس توسط ظالمین چیزی دیگر در بر داشته است؟ إنا لله و إنا اليه راجعون.

دیگران نیز در گیرودارهای سیاسی فرو رفتند و شروع به دویدن به این طرف و آن طرف کردند، با جسارت تمام شریعت خداوند را در ردیف قوانین قراردادی و جاهلی بشر قرار دادند. مجالس پارلمانی تشکیل دادند و بر سر این­که حکم خدا را حاکم قرار دهند شروع به مناقشه و رأی گیری نمودند!!! پس اگر با اکثریت پیروز شود آن را به سوی رئیس حکومت می­برند، اگر آن را تأیید کند که آن تأیید می­شود و گرنه به پارلمان برگردانده می­شود تا دوباره بر سر آن رأی گیری شود. و زمانی هم که شریعت خداوند با اکثریت آراء تأیید نمی­شود و یا در حالتی که رأی نمایندگان مساوی شود، شریعت پروردگار ترک و پشت سر انداخته می­شود!! پروردگارا ما را ببخش. پروردگارا ما را ببخش.

ای کاش برای یک بار هم که شده موفق می­شدند!! ولی هرگز موفق نمی‌شوند؛ چون تطبیق دادن شریعت جز به شیوه­ی شرعی عملی نیست و این از آن جهت قابل بحث است که آن­ها خود را در محظورات شرعی می‌اندازند که در بسیاری از امور با اصول عقیده و فروع شریعت در تصادم است و هم­خوانی ندارد!!!

این­ها و آن­ها و دیگرانی که در زمین، جاهلانه و بدون علم فریاد نجات را سر می­دهند، از تربیت کردن مسلمانان بر اساس دین­شان و دعوت کردن‌شان به سوی عمل به احکام و مزین شدن به فضایل اخلاقی و آداب دینی که رضایت پروردگار را برای­شان به ارمغان می­آورد، غافلند چیزی که سعادت و سیادت­شان را تحقق می­بخشد. آری همگی از تصفیه کردن، اعراض نموده­اند چیزی که پیش از هر چیز مسلمانان به آن محتاجند؛ چون شرک در تمام مظاهر و اشکالش حیات مسلمانان را آلوده کرده است لذا دعوت مسلمانان به تصفیه و برحذر کردن­شان از انواع بدعت­های ناپسند و افکار باطل وارداتی و از بین بردن جمود مذهبی و زایل کردن تعصب حزبی چیزی که بیش از هر چیز باعث تفرق و تشطط و اختلاف بین امت است باید در اولویت کار قرار گیرد؛ اما کجا می­شود به آن­ها امیدوار بود؟[[24]](#footnote-24)

کفر عملی و اعتقادی

بعضی از مردم بین کفر عملی و اعتقادی فرقی نمی­نهند و هر فردی را که به غیر از آنچه خداوند متعال نازل فرموده حکم کند، کافر خارج از دین می­دانند ولی این نظر صحیح نمی­باشد که هم اکنون در صدد شرح تفصیلی آن برمی­آییم، همان­گونه که از نظرتان خواهد گذشت، تفصیل این موضوع از طریق سلف صالح امت به ما رسیده است و آن­ها افرادی چون ابن عباس و ابن مسعود**ش** از اصحاب و مردان بزرگی از تابعین چون حسن بصری و نخعی می­باشند که کفر را به دو قسمت عملی که باعث خروج از دین نمی‌شود و اعتقادی که موجب خروج از دین است، تقسیم بندی کرده­اند.

سخنان اصحاب در مورد تکفیر

الله تعالی می­فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ٤٤﴾ [المائدة: 44] «کسانی که به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند کافر هستند».

1. براء بن عازب **س** می­گوید: این آیات سه گانه­ی سوره­ی مائده در مورد کافران نازل شده است که مسلم در صحیح خویش آن را تخریج کرده است. آیات سه‌گانه عبارتند از:«الكافرون. الظالمون. الفاسقون»[[25]](#footnote-25) که یک بار آن­ها را کافر، بار دیگر ظالم و بار سوم فاسق می­خواند.
2. گفته شده که به طور مطلق این آیات در مورد کافران می­باشد چون مسلمان به واسطه­ی ارتکاب گناه کبیره کافر نمی­شود و بر این اساس ابن عباس، قتاده و ضحاک حکم کرده­اند.
3. از ابن عباس**ب** باز هم نقل شده که این آیات در مورد یهود بصورت خاص نازل شده است و عین این سخن را از جمعی دیگر از سلف نقل کرده­اند.
4. ابن عباس**ب** گفته است: هرکس حکم کردن به آنچه خداوند نازل کرده را تکذیب کند به تحقیق کافر شده است و هرکس آن را عملی سازد او ظالم و فاسق است.
5. ابن قیم در مدارج السالکین (1/364) گفته است: این سخن تفسیر و تأویل عموم اصحاب است.
6. و ابن مسعود و حسن و نخعی گفته­اند: این آیات به طور عام در مورد یهود است و در این امت هرکس رشوه بگیرد و به غیر از آنچه خداوند نازل کرده حکم کند، کافر شده و ظلم و فسق کرده است. و گفته شده: این سخن حمل بر این می­شود که فردی به قصد جحد و تکذیب و یا به حلال دانستن و یا به خاطر اهمیت ندادن، حکم به غیر ما انزل الله را ترک نماید، این سخن را ابوسعود بیان داشته است.

خلاصه این­که: این آیات در حق کافران و یهود نازل شده است و در بین مسلمانان بر هرکس که به قرآن و سنت حکم نکند، منطبق است؛ حال اگر حکم به قرآن و سنت را تکذیب کند و یا انکار نماید و یا حکم به غیر کتاب و سنت را حلال بداند و یا اجازه دهد، دچار کفر اعتقادی که باعث خروج از دین می­باشد، شده است ولی اگر به خاطر هوی و رشوه آن را انجام دهد ولی بدان حکم نکند، چنین فردی مرتکب ظلم و فسق گشته است و کافر نمی‌شود.

طبری و اسباب نزول

امام طبری در تفسیر فرموده­ی خداوند متعال در سوره­ی مائده ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ٤٤﴾ [المائدة: 44] می­فرماید: بهترین سخن در این مورد کلام کسی است که می­گوید: این آیات در مورد کفار اهل کتاب نازل شده است؛ چون شأن نزول قبل و بعد از آیه­ی مذکور در مورد اهل کتاب است و مقصود از آن، همان­ها هستند و این آیات در سیاق خبر آن­ها آمده است؛ بنابراین چنانچه خبر از حال آن­ها باشد، شایسته­تر است. حال اگر گوینده­ای اظهار دارد: خداوند متعال به صیغه­ی عموم خبر را بیان داشته است بنابراین تمام کسانی را که به غیر از شریعت حکم می­کنند، شامل می­شود پس چرا تو آن را تخصیص می­دهی؟ در جوابش گفته شده: خداوند متعال از قومی خبر داده که منکر حکمی هستند که در قرآن به آن حکم شده است و از آن­ها خبر داده که به واسطه­ی ترک کردن حکم، بدان صورت که ترک کرده­اند، کافر هستند و در مورد تمام کسانی که به آنچه خداوند متعال نازل کرده به قصد جحد و انکار حکم نمی­کنند، حکم همین است چنان­که ابن عباس**ب** گفته: چنین فردی کافر به پروردگار است؛ زیرا پس از آگاهی از نزول حکم خداوند متعال در کتابش، آن را انکار نمودند و این همانند انکار نبوت پیامبر **ج** بعد از علم و اطلاع از نبوتش می­باشد.[[26]](#footnote-26)

نجاشی به قرآن حکم نکرد

شیخ الاسلام ابن تیمیه در مجموع الفتاوی می­گوید: کافران نیز به همین صورت می­باشند. کسی که در دارالکفر دعوت پیامبر **ج** به او برسد و به رسالت او علم پیدا کند و به او و هر آنچه بر او نازل شده، ایمان آورد و آن مقدار که بتواند تقوای خدا را رعایت کند آن­گونه که نجاشی و دیگران انجام دادند که هجرت کردن به دارالاسلام برای­شان ممکن نشد و به تمام شریعت اسلام هم ملتزم نشدند و سبب آن ممنوعیت هجرت و اظهار دین بود و کسی هم پیش او نبود که تمام شریعت را به او آموزش دهد و با این وصف باز هم او مؤمن و از اهل بهشت است؛ همان­گونه که مؤمن آل فرعون یا زن فرعون هم با قوم فرعون زندگی می­کرد بلکه یوسف صدیق÷ با اهل مصر که کافر بودند، معاشرت و زندگی می­کرد و برایش نیز مقدور نبود تمام آن چیزهایی را که می­دانست با آن­ها انجام دهد ولی آن­ها را به توحید و ایمان دعوت کرد اما جوابش را ندادند.

خداوند متعال از زبان مؤمن آل فرعون بازگو می­کند که از یوسف خبر می­دهد و می­فرماید: ﴿وَلَقَدۡ جَآءَكُمۡ يُوسُفُ مِن قَبۡلُ بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَمَا زِلۡتُمۡ فِي شَكّٖ مِّمَّا جَآءَكُم بِهِۦۖ حَتَّىٰٓ إِذَا هَلَكَ قُلۡتُمۡ لَن يَبۡعَثَ ٱللَّهُ مِنۢ بَعۡدِهِۦ رَسُولٗاۚ﴾ [غافر: 34] «قبلاً یوسف÷ با دلایل آشکار پیش شما آمد و تا زمان وفات ایشان شما در آنچه برای­تان آورده بود، در شک و تردید بودید سپس گفتید: خداوند بعد از او رسولی را مبعوث نفرموده است.» نجاشی نیز به همان صورت هرچند پادشاه نصاری بود اما قومش برای داخل شدن به اسلام از وی پیروی نکردند و تنها چند نفر با او مسلمان شدند و به همین خاطر آن­گاه که وفات نمود، کسی نبود تا بر او نماز بخواند پس رسول الله **ج** در مدینه بر او نماز خواند؛ ایشان همراه مسلمانان به سوی محل برگزاری نماز خارج شدند و آن­ها را پشت سر خویش به صف کرده و خبر مرگ نجاشی را به آن‌ها داد و فرمود: «إِنَّ أَخًا لَكُمْ من اهل الحبشة قَدْ مَاتَ فَقُومُوا فَصَلُّوا عَلَيْهِ»: «برادر شما از اهل حبشه وفات نمود، برخیزید و بر او نماز بخوانید.» بسیاری از شرایع اسلام را به خاطر عجز و ناتوانی نتوانست انجام دهد، هجرت و جهاد و حج نکرد بلکه حتی روایت است نمازهای پنج­گانه و روزه­ی ماه رمضان را نیز نتوانست به جای آورد و زکات شرعی را نیز پرداخت ننمود؛ چون این کارها باعث اعلان دینش می­گردید و قومش او را انکار می‌کردند و در چنان وضعی نمی­توانست با آن­ها مخالفت کند.

و ما نیز بطور قطع می­دانیم که او برایش ممکن نبود در بین آن­ها به وسیله­ی احکام قرآن حکم کند در حالی­که خداوند در مدینه بر پیامبرش واجب نمود که اگر اهل کتاب پیش او آمدند جز به وسیله­ی آنچه که خداوند نازل کرده است، بر آن­ها حکم نکند و او را برحذر داشت که در بعضی از شریعت او را در امتحان و آزمایش قرار ندهند، چنان­که حد زنای محصن، رجم می­باشد و در دیه، جانب عدل را رعایت نماید و در قصاص بین افراد ضعیف و قدرتمند فرقی نگذارد.

برای نجاشی مقدور نبود که به قرآن حکم کند؛ چون قومش در این کار او را همکاری نمی­کردند. چه بسیار روی می­داد که مردی قضاوت بین یک مسلمان و یک تاتار را به عهده می­گرفت و در نفس خویش خواهان اجرای عدالتی بود که عمل به آن برایش ممکن نبود و در آن حال کسانی بودند که از آن ممانعت می­کردند و خداوند متعال نیز هیچ فردی را زیادتر از حد توانایی تکلیف نمی­کند و عمر بن عبدالعزیز به خاطر بعضی از کارهایی که در راستای برپا نمودن عدالت بود، مورد تعدی و آزار قرار گرفت تا جایی که گفته شد به خاطر آن مسمومش کردند.

نجاشی و امثال او سعادتمند در بهشت پروردگارند گرچه از شرایع اسلام آنچه را قادر به انجامش نبودند، ملزم نشدند و تنها به احکامی فرمان دادند که قادر به حکم کردن به آن بودند. به همین خاطر خداوند این­ها را جزو اهل کتاب به حساب آورده است؛ چنان­که می­فرماید: ﴿وَإِنَّ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَمَن يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُمۡ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِمۡ خَٰشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشۡتَرُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ ثَمَنٗا قَلِيلًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ١٩٩﴾ [آل عمران: 199] «از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و آنچه بر شما و خودشان نازل شده، ایمان آورده و خشوع­شان برای خداست و آیات پروردگار را به بهای اندک نمی­فروشند، اجر و پاداش چنین کسانی با خداست به درستی که پروردگار بسیار سریع به حساب­ها رسیدگی می­کند.» بعضی از افراد سلف شأن نزول این آیه را در مورد نجاشی دانسته­اند چنان­که از جابر و ابن عباس**ش** در این زمینه روایت است و بعضی دیگر چون حسن و قتاده می‌گویند در مورد نجاشی و همراهانش نازل شده است.

این مقصود اصحاب بود ولی اطاعت شده تنها پروردگار است و لفظ آیه به صورت جمع و در مورد یک فرد معین به کار نمی­رود.[[27]](#footnote-27)

معنی حکم در کتاب و سنت

1. به معنی تصرف و خواستن و مالکیت می­باشد.خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ﴾ [يوسف: 40] «حکم تنها از آن خداست و دستور داده است جز او را نپرستید و دین استوار و محکم تنها این است».

أ. ابن کثیر**/** گفته است: خداوند متعال خبر داده که حکم و تصرف و اراده و ملک همگی از آن خداوند متعال است و تمام بندگانش را دستور داده که جز او را عبادت نکنند. سپس می­فرماید: ﴿ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ﴾ یعنی آن چیزی که از توحید پروردگار و اخلاص در عمل شما را به آن دعوت می­کنم همان دین مستقیمی است که خداوند به آن دستور داده و حجت را به وسیله­ی آن تمام کرده است و دلیل و برهانی است که آن را دوست دارد و می­پسندد.[[28]](#footnote-28)

ب. امام شوکانی در تفسیر آیه­ی: ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ می­فرماید: یعنی در عبادت کردن حکم تنها از آن پروردگار است؛ چون اوست که شما را آفریده و این بت­هایی را که بدون دلیل و برهان به عنوان معبود برای خویش مقرر داشته­اید نیز مخلوق خداوند می­باشند.[[29]](#footnote-29)

* + 1. به معنی حکم پیامبر **ج** می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: ﴿لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُ﴾ [النساء: 105] «تا بین مردم به آنچه خداوند به تو ارائه نموده، حکم کنی.» ابن کثیر**/** در تفسیر این آیه می­گوید: از عالمان علم اصول، تعدادی با استناد به این آیه می­گویند که رسول الله **ج** نیز می­شود به اجتهاد خود حکم نماید و از ام سلمه از رسول الله **ج** در صحیحین ثابت است که: صدای افراد مخاصمی را جلو در حجره­اش شنید لذا به سوی آن­ها از منزل خارج شد و فرمود: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَإِنَّما أَقْضِي بنَحْوٍ مِمَّا أَسْمَعُ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَقْضِيَ لَهُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنْ النَّارِ فَلْيَحْمِلْهَا أَوْ يَذَرْهَا»[[30]](#footnote-30): «آگاه باشید که من تنها بشری هستم و آن­گونه که می­شنوم، قضاوت می­کنم شاید یکی از شما در استدلال کردن و بحث نمودن از دیگری سخنورتر باشد و من هم به نفع او بر حسب ظاهر قضاوت کنم بنابراین اگر قضاوت به نفع او صورت گرفت و حق برادرش به او داده شد آن قطعه­ای از آتش جهنم است آن را بگیرد یا رها نماید».
		2. به معنی حکم کردن اصحاب است. رسول الله **ج** به سعد بن معاذ**س** گفت: «لَقَدْ حَكَمْتَ فِيهِمْ بِحُكْمِ اللَّهِ»[[31]](#footnote-31): «در مورد آن­ها به همان چیزی که حکم خداوند بود، فرمان دادی».

بدعت و فسادکنندگان دین

اهل سنت در این مورد که بدعت به دو قسمت تقسیم می­شود، اتفاق نظر دارند. اول بدعتی است که باعث کفر می­شود و صاحبش را از اسلام خارج می­کند. دوم بدعتی است که به موجب آن صاحبش کافر نمی­شود.

کسی که بدعت­گذار است با کسی که قانون تشریع می­کند، فرقی با هم ندارند؛ هرچه در مورد یکی از آن­ها گفته شود در مورد دیگری نیز صادق است. ابن ابی العز حنفی چه زیبا بیان داشته است که فساد را سه دسته و گروه وارد اجتماع می­نمایند و از ابن مبارک نقل می­کند که فرمود:‌

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و هل افسد الدين الا الملوك |  | و الاحبار سوء و رهبانها |

آیا دین را جز پادشاهان و علمای فاسد و راهبان به فساد می­کشاندند؟

1. پادشاهان ظالم به وسیله­ی سیاست­های ظالمانه، متعرض شریعت می­گردند و با آن به دشمنی می­پردازند.
2. علمای فاسد نیز توسط نظرات و قیاس­های باطلی که متضمن تحلیل حرام خداوند و رسولش است، حرام کردن مباح پروردگار و معتبر دانستن چیزی که خداوند آن را از اعتبار انداخته و ملغی نمودن چیزی که از نظر پروردگار قابل اعتبار است، مطلق دانستن چیزی که خداوند آن را مقید کرده و مقید نمودن مطلقات و امثال این­ها که خارج از شریعت اسلام است.
3. راهبان که همان جاهلان اهل تصوف­اند. به وسیله­ی ذوق­ها، حالات، تخیلات و کشفیات باطل شیطانی، متعرض حقایق ایمان و شرع می­شوند و کار آن­ها متضمن تشریع دینی است که خداوند به آن اجازه نداده و باطل کردن دینی است که خداوند بر زبان رسولش آن را تشریع نموده و همچنین معارضه کردن حقایق ایمان با خدعه و نیرنگ­های شیطانی و بهره­مندی­های نفس می­باشد.

أ. پادشاهان در صورت تعارض دین و سیاست‌‏، سیاست را انتخاب می‌کنند.

ب. عالمان فاسد در صورت تعارض عقل و نقل، عقل را ترجیح می­دهند.

ج. و صاحبان ذوق و حال هنگام تعارض ذوق و کشفیات­شان با ظاهر شرع، ذوق و کشف را بر می­گزینند.[[32]](#footnote-32) من هم می­گویم: علمای سلف نیز شرع را بر عقل و کشف و سیاست ترجیح داده و انتخاب می­کنند.

حلال کردن حرام خداوند، شرک است

خداوند متعال می­فرماید: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ٣١﴾ [التوبة: 31] «عالمان و زاهدان خویش را تبدیل به رب کردند و همچنین مسیح پسر مریم را، در حالی که جز پرستش معبود واحدی که جز او معبود به حقی نیست به آن­ها دستور داده نشده بودند، پاک و منزه است از آنچه برایش شریک قرار می­دهند.» سید قطب می­گوید: خداوند در این آیه حکم شرک را و در آیه­ی بعدی حکم کفر را به صرف دریافت شریعت از آن­ها و اطاعت کردن و پیروی نمودن­شان بر علیه آن­ها صادر کرده است و این امر بدون در نظر گرفتن اعتقاد و شناخت و به تنهایی کافیست تا انجام دهنده‌ی چنین کارهایی را دچار شرک کند چیزی که انسان را از دایره­ی ایمان خارج و به جرگه­ی کفر و کافران وارد می­گرداند. هرگاه مردم از شریعت و قوانینی غیر از شریعت الله تعالی پیروی کردند همان چیزهایی که در مورد یهود و نصاری بکار رفته، صحیح است که در مورد آن­ها نیز استعمال شود و هر اندازه مدعی ایمان باشند، مشرک­اند و به خداوند متعال ایمان ندارند؛ چون این صفت به صرف پیروی کردن از قوانین بشر به آن­ها ملحق می­گردد و عدم انکار از جانب آن­ها نیز ثابت می­کند که پیروی کردن­شان به خاطر اجبار و اکراهی است که بر آن­ها وارد می­شود و قادر به دفع آن نیستند؛ چون ممکن نیست این دروغ تراش­ها و تهمت زدن­ها را بر خداوند ببندند (جمله مفهوم نیست).[[33]](#footnote-33)

این تفسیر کردن سید که مطلق پیروی کردن را موجب کفر می­داند و تنها اکراه و اجبار را استثناء می­نماید، با تفسیری که رسول الله **ج** از این آیه می­نماید، مخالف است آن­جا که ترمذی و دیگران از عدی پسر حاتم روایت می­کنند که می­گوید: به خدمت رسول الله **ج** رسیدم در حالی که صلیبی از طلا به گردن داشتم، خطاب به من فرمود: ای عدی این بت را از خود دور کن و آن­گاه از سوره­ی برائت این آیه را قرائت نمود: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ آن­گاه فرمود: «أَمَا إِنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا يَعْبُدُونَهُمْ وَلَكِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا أَحَلُّوا لَهُمْ شَيْئًا اسْتَحَلُّوهُ وَإِذَا حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ شَيْئًا حَرَّمُوهُ»: «آن­ها را عبادت نمی­کردند بلکه هنگامی که چیزی را برای‌شان حلال می­کردند، آن را حلال و هرگاه چیزی را برای­شان حرام می‌نمودند، آن را حرام می­دانستند.» رسول الله **ج** با بیان روشن سبب شریک قرار دادن آن‌ها را با پروردگار متعال بیان می­دارد طوری که خالی از هرگونه شبهه و پوشیدگی است و آن این­که آن­ها معتقد به حلال بودن حرام خدا و تحریم حلال پروردگار بودند چیزی که لازمه­ی آن، جحد و تکذیب است همان­گونه که رسول الله **ج** در حدیث مورد نظر فرمود: «كَانُوا إِذَا أَحَلُّوا لَهُمْ شَيْئًا اسْتَحَلُّوهُ».

پس واقعیت آن­گونه که سید قطب اعلام می­دارد، نیست که پروردگار متعال تنها به خاطر دریافت قوانین و شرایع از احبار و راهبان و اطاعت کردن و پیروی نمودن­شان، علیه آن­ها حکم شرک صادر نموده است. و در روایتی که از حذیفه وارد است نیز مسئله روشن می­گردد؛ آن­گاه که نظر او را در مورد این آیه پرسیدند، گفت: آن­ها برای­شان نماز و روزه برپا نمی‌داشتند بلکه اگر چیزی را برای­شان حلال می­کردند، آن­ها نیز حلال می­دانستند و هرگاه چیزی را که خداوند متعال بر آن­ها حلال کرده بود تحریم می­کردند، آن­ها نیز آن را حرام می­دانستند و این پذیرش ربوبیت آن‌هاست.[[34]](#footnote-34) اگر مردم به حلال و حرام خداوند همان­گونه که هست، معتقد باشند ولی از سرپرستان امور در تحریم حلال و حلال کردن حرام به خاطر هوی و هوس و نافرمانی پیروی نمایند اگر چه مجبور هم نباشند، به تحقیق کافر نمی­شوند. شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: کسانی که احبار و راهبان را رب خویش قرار داده­اند و در تحریم حلال خداوند و حلال کردن حرامش از آن­ها پیروی می­کنند، دو قسم می­باشند:

دسته­ی اول می­دانند که آن­ها دین خداوند را با حلال نمودن حرامش و تحریم حلالش تغییر داده­اند و به پیروی از بزرگان خویش در این کار اقدام و به آن هم معتقدند و همچنین می­دانند بدین وسیله با پیامبران به مخالفت برخاسته­اند؛ این کفر است، هرچند برای­شان نماز نخوانند و سجده نکنند و... خداوند متعال و رسولش آن را به عنوان شرک قرار داده­اند، پس هرکس بدان معتقد باشد دچار شرک شده است.

دسته­ی دوم کسانی هستند که به حلال و حرام خداوند و رسولش معتقدند و تنها در معصیت و نافرمانی از آن­ها پیروی می­کنند همان­گونه که بعضی از مسلمانان به انجام بعضی از معاصی اقدام می­نمایند ولی در همان حال به گناه بودن آن کار هم واقفند؛ حکم این­گونه افراد همچون اهل معصیت است.[[35]](#footnote-35) این شرح و تفصیل حکم خداوند متعال در مورد محکومینی است که در حلال کردن حرام خداوند و حرام نمودن حلالش از سرپرستان امور پیروی می­کنند و آنچه را خداوند نازل و رسولش به آن دستور داده، بر خود حاکم ننموده­اند. اما آیه­ی مورد بحث هیچ ارتباطی به حاکمانی که دین خدا را تغییر داده­اند ندارد و قبلاً در مورد آنها توضیح داده شده است.

در بعضی از حالت­های نادر گاهاً محکومین کافر شده و بطور کلی از دین خارج می­شدند بدون این­که حاکمان تکفیر شوند و آن هنگامی است که حاکم مجتهد و ملتزم به شرع اسلام است ولی حق بر او پوشیده می­ماند لذا اقدام به تحلیل حرام و تحریم حلال می­نماید در این مورد کافر نمی­شود و به خاطر اشتباهی که مرتکب شده، مؤاخذه نمی‌گردد اما اگر محکومینی آگاهانه و بعد از روشن شدن حق و اقامه­ی حجت به حلال کردن حرام و تحریم حلال توسط آن حاکم معتقد باشند و از او پیروی نمایند، کافر می­شوند.[[36]](#footnote-36) شیخ الاسلام ابن تیمیه**/** می­گوید: آن کس که حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال نموده است اگر مجتهد باشد و هدفش در این کار پیروی کردن از رسول الله **ج** باشد ولی در واقع حق بر او پوشیده مانده و در حد توان نیز تقوای پروردگار را در نظر گرفته است، چنین فردی به واسطه‌ی خطایش مورد مؤاخذه قرار نمی­گیرد بلکه به خاطر اجتهادش که با آن پروردگارش را اطاعت کرده، پاداش نیز دریافت می­دارد ولی اگر کسی بداند با توجه به شریعت اسلام که رسول الله **ج** عرضه داشته، آن کار خطا و اشتباه است ولی به آن معتقد و از او پیروی کند و از فرموده رسول الله **ج** اعراض نماید، بهره­ای را از آن شرک که خداوند آن را ناپسند و مذموم دانسته نصیب خود می­گرداند مخصوصاً اگر به خاطر هوای خویش این پیروی را انجام داده باشد و هرچند می­داند آن امر مخالفت با رسول خداست ولی با دست و زبان او را یاری کند؛ چنین کاری شرک و صاحبش مستحق عذاب و عقوبت است.[[37]](#footnote-37)

تشریع و قانون­گذاری حق خداوند متعال است

خداوند متعال می­فرماید: ﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُۚ وَلَوۡلَا كَلِمَةُ ٱلۡفَصۡلِ لَقُضِيَ بَيۡنَهُمۡۗ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ٢١﴾ [الشورى: 21]«آیا برای خود شریکانی قرار داده­اند که در دین به آنچه الله اجازه نداده است، تشریع می­کنند و اگر حکم تأخیر عذاب نبود میان­شان داوری می­شد و برای ظالمین عذابی دردناک می­باشد».

این آیه می­رساند که تشریع کردن حق خالص پروردگار متعال است و هرکس در موردی از آن با او نزاع نماید، مشرک است.[[38]](#footnote-38) بعضی پنداشته­اند که بدون تفصیل و جدایی می­توان حکم مشرک را بر هرکسی که به غیر آنچه خداوند نازل کرده حکم می­کند، صادر کرد و بعضی دیگر نیز می­گویند: صورتی که هم اکنون ما در موردش بحث می­کنیم، بدون اختلاف و نزاع یکی از صورت­های شرک اکبر است و دلیل آن را هم تنها به این صورت ارئه می­دهند که تشریع و قانون­گذاری بطور مطلق حق خالص پروردگار متعال است و هرکس در چیزی از آن با او نزاع کند، مشرک است؛ چنان­که می‌فرماید: «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ» «آیا برای خود شریکانی قرار داده­اند که در دین به آنچه الله اجازه نداده است تشریع می‌کنند.»[[39]](#footnote-39)

درست است -همان­گونه که در اول کتاب توضیح دادیم- تشریع و قانون­گذاری حق خالص پروردگار متعال است اما در مورد این­که بصورت مطلق هرکس بر خلاف ما انزل الله حکم کرد مشرک باشد، درست نیست و سوگند به پروردگار، این امر بدین صورت با اصول اهل سنت و جماعت همخوانی ندارد و همان­گونه که بارها توضیح داده­ایم و آنچه قبلاً در توضیحات آیات ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة:31] و آیه­ی ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ٤٤﴾ [المائدة:44] گفتیم، مبین آن است و در این­جا نیز بر آن تأکید می­کنیم.

بعضی از مصنفان کتاب­های تحذیر از بدعت و بدعت گذاران، از این آیه به عنوان شاهد بر ادعای خویش استفاده کرده همان­گونه که همگی به آن استناد نموده­اند ولی کسانی که در نکوهش مبتدعه کتاب نوشته­اند، اهل علم و فهم راسخ بوده­اند و آن­ها حکم به تکفیر جمیع اهل بدعت نکرده­اند بلکه سخن خویش را تفصیل داده و همان­گونه که گذشت، بدعت را به دو بخش تقسیم کرده­اند. مفسران در مورد این آیه به ذکر و بیان دو نظریه پرداخته­اند ولی هیچ­کدام از آن­ها آنچه را که معاصران برداشت کرده­اند، تأیید نمی­نمایند و آن دو نظر هیچ ارتباطی به مسئله­ی شرک به خداوند متعال ندارد. ابن عطیه می­گوید: احتمال دارد منظور از شرکاء در این آیه شیاطین و اغواگران از گذشتگان باشد و ضمیر در (لهم) به کافران معاصر محمد **ج** برمی­گردد؛ یعنی آن شرکاء که شیاطین و اغواگران گذشته باشند برای آن کافران معاصر رسول الله **ج** چیزی را که خداوند اجازه­ی آن را صادر نکرده، تشریع نموده­اند؛ بنابراین در این­جا اشتراک در کفر و اغواگری است و شرک به الله تعالی مقصود نیست.

احتمال دیگر این است که منظور از شرکاء، بت­ها و صنم­ها باشند؛ بدین معنی که آیا بت­هایی دارند و آن­ها را در الوهیت شریک خداوند قرار داده­اند؟، بنابراین برگشت ضمیر در (شرعوا) به همان کافران معاصر و پدران­شان برمی­گردد و ضمیر در (لهم) برای بت­هایی که شریک قرار داده­اند، برمی‌گردد؛ یعنی آن کافران برای بت­ها و صنم­ها چیزهای را که خداوند متعال به آن اجازه نداده، تشریع کرده­اند.

شرعوا: یعنی ثابت نمودند و بصورت راه و رسم درآوردند.

دین در این­جا به معنی عادات، احکام و سیره است و اعتقادات نیز در آن داخل است چون در تمامی آن­ها قوانینی را قرار داده­اند. در اعتقادات، بت­ها را می­پرستیدند و به قصد نزدیکی به آن­ها، عبادت­شان می­کردند و در مسائل عملی نیز احکامی را در رابطه با آن­ها وضع کرده بودند. و (اذن) در این آیه به معنی امر و دستور می­باشد.[[40]](#footnote-40)

خلاصه­ی آن این است که در توضیح آیه دو نظر وجود دارد:

اول این­که: آیا برای آن کافران معاصر پیامبر **ج** شرکایی در اغوا و گمراهی از پدران و اجدادشان که گذشته­اند، وجود دارد تا چیزی را که خداوند به آن دستور نداده است، برای­شان تشریع کرده باشد (یعنی آن گذشتگان برای این معاصرین).

دوم این­که: آیا این کافران معاصر بت­هایی دارند که برای­شان از اعتقادات و احکام چیزهایی را که خداوند به آن راضی نیست، تشریع کرده باشند.[[41]](#footnote-41)

احتیاط و پرهیز از تکفیر

امام شوکانی در سیل الجرار می­گوید: برای مسلمانی که ایمان به خدا و روز آخرت دارد، شایسته نیست علیه مسلمانی حکم کفر صادر کند مگر اینکه دلیل و برهانی واضح­تر از روز روشن در دست داشته باشد چون در احادیث صحیحی که از طریق جماعتی از اصحاب صادر شده، روایت است که رسول الله **ج** فرمود: «مَنْ قَالَ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا» وفي لفظ آخر في الصحيحين وغيرها «مَنْ دَعَا رَجُلًا بِالْكُفْرِ أَوْ قَالَ عَدُوَّ اللَّهِ وَلَيْسَ كَذَلِكَ إِلَّا حَارَ عَلَيْهِ»**[[42]](#footnote-42)**: «هرکس به برادرش بگوید: «ای کافر»؛ به تحقیق به یکی از آن­ها برمی­گردد» و در لفظ دیگر در صحیحین آمده که «هرکس نفری را کافر بخواند یا بگوید: ای دشمن خدا و او چنین نباشد، به گوینده برمی­گردد.» در این احادیث و آنچه در این زمینه وارد است بزرگترین منع و موعظه برای عدم تعجیل در تکفیر وجود دارد.

خداوند متعال می­فرماید: ﴿مَّن شَرَحَ بِٱلۡكُفۡرِ صَدۡرٗا﴾ «کسی که نسبت به کفر شرح صدر داشته باشد و دلخوش باشد.» پس اطمینان قلبی پیدا کردن نسبت به کفر و آرام گرفتن نفس به آن برای تحقق آن لازم است؛ بنابراین صرف عقاید شرک در کسی برای تحقق کفر کافی نیست خصوصاً همراه با آن نسبت به مخالفتش با طریقه و راه اسلام جاهل باشد. صادر شدن یک عمل کفری از کسی که به واسطه­ی آن قصد خروج از دین اسلام را ندارد و یا گفتن یک کلمه­ی کفری که به آن معتقد نیست، معتبر نمی­باشد و باز هم امام در ردی که بر کتاب «حدائق الازهار» دارد در مورد سجده کردن برای غیر خداوند می­گوید: باید آن را به قصد و نیت سجده کننده مقید نمود، اگر نیت او از سجده، ربوبیت و پروردگاری کسی باشد که برایش سجده می­کند با این سجده برای پروردگار عالم شریک قائل شده و مشرک می­شود اما اگر جز تعظیم قصد دیگری نداشته باشد، همان­گونه که این مسئله برای بسیاری از کسانی که بر پادشاهان عجم وارد می­شوند، روی می­دهد که به قصد تعظیم زمین را می­بوسند، این کار موجب کفر نیست و همه­ی کسانی که عالم به مسائل دینی هستند، می­دانند که تکفیر کسی به طور قطع، چیزی است که در آن قدم­ها دچار لغزشند و هرکس دینش را به خطر اندازد، نسبت به خود مرتکب جنایت شده است.[[43]](#footnote-43)

کفر، ظلم و فسق

قبلاً گفتیم که کفر، ظلم و فسق همگی بر معصیت که در مرتبه­ی پایین‌تر از کفرند، اطلاق می­شوند و همچنین بر کفری که باعث خارج شدن از دین است نیز بکار می­روند. از جمله مواردی که در آن کفر به معنی معصیت است، فرموده­ی رسول الله **ج** می­باشد آن هنگام که زنی از ایشان می­پرسد: سبب این­که اکثر اهل عذاب زنانند، چیست؟ در جواب می‌گوید: «ان ذلك واقع بسبب كفرهن»**[[44]](#footnote-44)**: «این کار به سبب کفر آن­ها روی می‌دهد.» پس در تفسیر آن می­فرمایند: علتش این است که آن­ها نسبت به شوهران­شان کفران نعمت می­کنند.

از جمله مواردی که در آن کفر به معنی خارج شدن از دین می­باشد، فرموده­ی خداوند در سوره­ی کافرون می­باشد: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ١ لَآ أَعۡبُدُ مَا تَعۡبُدُونَ٢﴾ [الكافرون: 1-2] «بگو ای کافران آنچه را که شما می‌پرستید، عبادت نمی­کنم.» و همچنین موردی که ظلم به معنی کفر بکار رفته در آیه­ی 106 سوره یونس می­باشد؛ چنان­که می­فرماید: ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ١٠٦﴾ [يونس: 106] «از غیر الله تعالی که قادر به نفع و ضرر نیست درخواست مکن که در صورت اقدام به آن از جمله­ی ظالمان خواهی شد.» و همچنین می­فرماید: ﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ١٣﴾ [لقمان: 13] «براستی که شرک ظلم عظیمی است.» و باز موردی که در آن ظلم به معنی معصیت است فرموده­ی خداوند متعال است که می­فرماید: ﴿فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ﴾ [فاطر:32] «بعضی از آن­ها کسانی هستند که به خود ظلم کرده­اند و بعضی میانه­روند.» و موردی هم که در آن فسق به معنی کفر است، این آیه است که خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فَسَقُواْ فَمَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُۖ كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَآ أُعِيدُواْ فِيهَا﴾ [السجدة: 20] «کسانی که فاسق شدند جایگاه­شان آتش است؛ هرگاه بخواهند از آن خارج شوند آن­ها را به همان­جا برمی­گردانند.» و بعضی وقت­ها نیز فسق به معنی معصیت است چنان­که خداوند متعال در مورد کسانی که به عایشه­ی صدیقه**ل** تهمت زدند، می­فرماید: ﴿وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ٤﴾ [النور: 4] «دیگر از آن­ها شهادت را نپذیرید چون آن­ها فاسق شده­اند». و از جمله موارد ظاهر و آشکار این است که قذف و بهتان باعث خارج شدن از دین نمی‌شود و فرموده خداوند متعال ما را بر آن راهنمایی می­کند چنان­که می­فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ﴾ [النور: 11] «کسانی که این بهتان را نسبت دادند، جماعتی از شما بودند.» از جمله مواردی که در آن فسق به معنی معصیت است، فرموده­ی خداوند متعال در مورد ولید بن عقبه می­باشد که می­فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ﴾ [الحجرات: 6] «ای کسانی که ایمان آورده­اید اگر فاسقی خبری برای­تان آورد در مورد آن تحقیق کنید.» و چنان­که گذشت، اعتبار به عموم لفظ است خصوصیت موضوع آیه در مورد نفری، باعث تخصیص نمی­گردد پس هرکس از حکم کردن به آنچه شریعت خداوند است به قصد معارضه و مخالفت امتناع نماید و از ملتزم شدن به آن خودداری کند، کافر، ظالم و فاسق است و همگی معنی خارج شدن از دین می­باشد ولی اگر خودداری کردنش به خاطر هوی و آرزو باشد و به قبح و زشتی آن هم معتقد باشد، کفر، ظلم و فسق چنین فردی باعث خروج از دین نمی­گردد مگر این­که آنچه باعث امتناع از حکم شده، در صحت ایمان شرط باشد؛ مانند این­که از اعتقادی امتناع کند که لازم است به آن معتقد باشد و این مسائل در آیات مورد بحث چنان­که ذکر شد، آشکار است. و الله اعلم.[[45]](#footnote-45)

دعای امام احمد برای حاکمان و سرپرستان امور

شیخ الاسلام در مجموع الفتاوی می­گوید: امام احمد برای خلیفه و دیگر کسانی که او را زده و حبس کرده بودند، دعا می­کرد و برای­شان درخواست مغفرت می­نمود و آنچه در حق او انجام داده و نسبت به او ظلم کرده و به سوی اعتقادی که کفر است، دعوت کرده بودند، انجام این کارها مانع از حلال دانستن دعا و مغفرت در حق آن­ها نگردید؛ در حالی که اگر آن­ها نسبت به اسلام مرتد شده بودند، طلب بخشش برای­شان درست نیست و استغفار برای کافران به حکم کتاب و سنت و اجماع نادرست می­باشد.

شیخ الاسلام می­گوید: گاهاً از امام احمد چیزهایی نقل شده است که دلالت بر تکفیر قوم معینی می­نماید ولی هرگاه از او در مورد مسئله­ای دو روایت وجود داشته باشد باید در مورد آن تحقیق و بررسی نمود یا باید آن را تفصیل داد و شرح نمود، چنان­که اگر فرد معینی را تکفیر کرده باشد به خاطر وجود شرایط تکفیر و منتفی بودن موانع آن در او می­باشد و اگر کسی را به صورت معین تکفیر ننموده، به خاطر این است که شروط تکفیر در او نیست و موانع آن نیز منتفی نمی­باشد و این در حالی است که به صورت عموم قول به تکفیر نموده است.

امام بربهاری می­گوید: هرگاه مردی را دیدید که علیه حاکم در جامعه دعا می­کند بدان که او اهل هوی است و هرگاه دیدید که او برای حاکم جامعه دعا می­کند بدان که او اهل سنت است.[[46]](#footnote-46)

اقسام حاکمان

سؤال: آیا حاکمانی که به غیر از شریعت اسلام حکم می­کنند، کافرند؟ و اگر آن­ها را مسلمان بدانیم در مورد این فرموده­ی پروردگار متعال: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ٤٤﴾ [المائدة: 44] چه می‌گویید؟

جواب: حاکمانی که به غیر از شریعت اسلام حکم می­کنند دارای اقسامی هستند که بر حسب اعتقادات و اعمال­شان حکم آن­ها فرق می­کند. هرکس به غیر از دین اسلام حکم کند و آن را از شریعت اسلام بهتر بداند، نزد همه­ی مسلمانان چنین فردی کافر است و به همین صورت اگر کسی به قوانین قراردادی بشر به جای شریعت خداوند حکم نماید و آن را جایز بداند هر چند حکم کردن به شریعت اسلام را بهتر بداند، کافر می­شود؛ چون حرام خداوند را حلال نموده است اما در صورتی که به غیر از شریعت خداوند به خاطر پیروی کردن از هواها و یا دریافت رشوه یا وجود دشمنی بین او و کسی حکم کند و در همان حال هم می­داند که او پروردگار متعال را معصیت نموده و حکم کردن شریعت خداوند را هم واجب می­داند چنین فردی اهل معصیت و مرتکب گناه کبیره شده است و همچنین عملش هم به عنوان کفر، ظلم و فسق اصغر بیان می­گردد؛ همان­گونه که از ابن عباس**ب** و از طاووس و جماعتی از سلف صالح که نزد اهل علم معروفند، نقل شده است.[[47]](#footnote-47)

حکم تدریس قوانین وضعی

شیخ ابن باز می­گوید: اگر کسانی به حرام بودن شریعت و قوانین غیر از اسلام معتقد باشند و با این حال به خاطر هواها و دوستی مال دنیا در صدد تدریس و به عهده گرفتن سرپرستی آن برای حکم کردن برآیند، چنین کسانی بدون شک فاسقند و در میان آن­ها افراد دچار کفر و ظلم و فسق می‌شوند اما کفر و ظلم و فسق آن­ها، اصغر و باعث خروج از دایره­­ی اسلام نمی­گردد و این سخن در میان اهل علم مشهور است و همان­گونه که حافظ ابن کثیر، بغوی، قرطبی و دیگران گفته­اند، سخن ابن عباس، طاوس، عطا، مجاهد و جمعی از سلف و خلف است و معنای آن را هم ابن قیم**/** در کتاب الصلاة بیان داشته است.

اما اگر کسی آن قوانین را تدریس کند و یا سرپرستی تدریس آن را به عهده گیرد و حکم کردن به آن را هم حلال بداند حال چه شریعت اسلام را بهتر بداند یا به افضلیت آن معتقد نباشد، به اجماع مسلمین دچار کفر اکبر شده است؛ چون چنین فردی با حلال دانستن قوانینی که مخالف شریعت خداوند است، چیزی را که به صورت ضروری و واضح به عنوان حرام از نظر دین شناخته شده، حلال دانسته است بنابراین حکم او چون کسی است که زنا، شراب و چیزهایی از این قبیل را حلال بداند و با این حلال دانستن، خدا و رسولش را تکذیب و با کتاب و سنت مخالفت کرده است و علمای اسلام بر کفر کسی که حرام خداوند را حلال بداند یا حلال او را از آن چیزهایی که به ضرورت به عنوان دین شناخته شده­اند، حرام بداند، اجماع کرده و اتفاق نموده­اند. و هرکس سخنان عالمان دینی مذاهب چهارگانه را در باب ارتداد، مطالعه کند چیزی که بیان کردیم، برایش واضح و آشکار می­شود.

پیرامون بحث از نواقض اسلام می­گوید: جزء قسم چهارم از نواقض اسلام است که: «هرکس معتقد باشد راهنمایی و هدایت غیر پیامبر از هدایت پیامبر کامل­تر است یا حکم دیگران بهتر از حکم و دستور اوست همچون کسانی که حکم طاغوت­ها را بر حکم او تفضیل و برتری دهند، کافر می­شود.» هرکس معتقد باشد که نظام­ها و قوانینی که انسانها وضع کرده­اند، از شریعت اسلام برتر یا با آن مساوی و یا این­که حکم کردن به آن­ها صحیح است و یا این­که معتقد باشد نظام اسلام در قرن حاضر قابلیت تطبیق ندارد یا سبب عقب افتادگی مسلمانان است یا این­که منحصر به رابطه انسان با پروردگار می­باشد بدون این­که حق دخالت در سایر شئونات زندگی را داشته باشد، کافر می­شود. و همچنین در این زمینه قابل ذکر است که هرکس معتقد باشد که اجرای حکم خداوند در قطع دست سارق یا رجم زناکار متناسب با عصر حاضر نیست یا این­که معاملات و حدود و مسائل دیگر حکم کردن به غیر شریعت اسلام را جایز بداند هر چند معتقد به افضلیت حکم غیر اسلام نیز نباشد، کافر می­شود، چون با این کار چیزی را که خداوند حرام نموده و حرمت آن نیز به اجماع ثابت است، مباح نموده است و هرکس نیز چیزی را که خداوند حرام کرده و به ضرورت نیز معلوم است که جزء دین می­باشد؛ مانند زناکردن، شراب­خواری، رباخواری و حکم کردن به غیر شریعت اسلام را مباح بداند به اجماع مسلمانان کافر می­شود.[[48]](#footnote-48)

نظرات محدث زمان، فقیه الامام، تجدیدکننده­ی اسلام، استاد علامه ناصرالدین آلبانی**/** در این زمینه مشهور است و من از آن سود برده­ام؛ خداوند به خاطر خدمتی که به اسلام و مسلمانان کرده بهترین جزا و پاداش را به او عنایت فرماید.[[49]](#footnote-49)

حکم وضع و تدوین قوانین

شیخ ابن عثیمین**/** در «قول المفید» (2/268) می­گوید: «کسی که حکم خداوند را می­داند ولی در همان حال اقدام به تدوین قوانینی که مخالف با شریعت پروردگار است، می­نماید، چنین فردی اقدام به تبدیل شریعت خداوند به وسیله­ی این قوانین وضعی نموده است لذا او کافر می‌باشد؛ دلیل آن این است که به واسطه­ی این قوانین از دین خدا روی برنتافته جز به خاطر این­که این قوانین را برای بشر بهتر از شریعت پروردگار می­داند و هنگامی که قول به کفر آن می­کنیم، مقصودمان این است که این کار به کفر می­انجامد.

اما بعضی اوقات وضع کننده­ی آن معذور است؛ مثلاً او را فریب می­دهند چنان­که می­گویند: این قانون مخالف اسلام نیست یا این­که جزء مصالح مرسله می­باشد یا از جمله مسائلی است که اسلام آن را به مردم واگذار کرده است.

بعضی از عالمان دینی -هرچند دچار خطا شده­اند- یافت می­شوند که اظهار می­دارند: مسائل معاملات جامعه از جمله مواردی است که اسلام در آن هیچ دخالتی ندارد بلکه در هر زمان بسته به نوع مصالح اقتصادی جامعه مرتبط می­باشد؛ وقتی هم اکنون مقتضی ایجاد بانک­های ربا یا وضع مالیات­هایی بر مردم است، چنین چیزی هیچ اشکالی ندارد. در خطای آن شکی نیست در صورتی که مجتهد باشند خداوند از گناهان­شان می­گذرد در غیر این صورت آن­ها خطر عظیمی را پیش روی دارند. از جمله چیزهایی که شکی در آن نیست، این است که اسلام آمده تا عبادات را که مربوط به رابطه­ی بین انسان و پروردگار است و معاملات را که ایجاد رابطه­ی بین مردم در پیمان­ها، نکاح، ارث و غیره است، تنظیم کند و شریعت از هر جهت کامل است. چنان­که می­فرماید: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ [المائدة: 3] «امروز دین­تان را برای­تان کامل کردم».

شروط تکفیر نزد ابن عثیمین

ما حق تکفیر و تفسیق دیگران را نداریم بلکه این کار حق خدا و رسولش می­باشد و از جمله احکام شرعی است که باید آن را به کتاب و سنت برگرداند؛ بنابراین واجب است نهایت تحقیق را جهت ثبوت آن انجام داد و کسی را تکفیر یا تفسیق نکرد جز این­که کتاب و سنت بر کفر و فسق آن دلالت نماید.

اصل در مورد مسلمانان این است که او علی الظاهر عادل است و مسلمان و عادل بودن او تا زمانی که به اقتضای دلیل شرعی زایل نگردد به قوت خویش باقی است و نباید در مورد کفر و فسقش سهل انگاری نمود؛ چون به دو دلیل شدیداً ممنوع است:

1. نسبت دادن تهمت دروغ به خداوند متعال هم در حکم و هم در مورد کسی که حکم علیه او به خاطر صفتی که او را بدان ملقب می­گردانیم، صادر می­شود.
2. اگر برادرش از آن نسبتی که او را به آن ملقب می­گرداند سالم باشد خودش به آن دچار می­گردد. در صحیح مسلم از عبدالله بن عمر**ب** از رسول الله **ج** روایت است که فرمود: «إِذَا كَفَّرَ الرَّجُلُ أَخَاهُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا»[[50]](#footnote-50): «هرگاه شخصی برادرش را تکفیر کند، به یکی از آن دو برمی­گردد.» بنابراین لازم است قبل از حکم کردن به کفر و فسق کسی به دو مسئله توجه نمود:

اول این­که: دلیل آن قول و عملی که موجب تکفیر و تفسیق شده­اند، مستند به کتاب و سنت باشد.

دوم این­که: منطبق کردن آن حکم بر گوینده و یا عمل کننده­ی معین، احتیاج به تحقق شروط تکفیر یا تفسیق و منتفی شدن موانع آن در حق آن فرد مشخص باشد.

از جمله مهم­ترین آن شرط­ها این است که عالم به مخالفتی باشد که از او واقع شده و باعث گردیده او کافر و یا فاسق شود؛ چنان­که خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا١١٥﴾ [النساء: 115] «و هرکس بعد از روشن شدن حق و هدایت با رسول خدا مخالف نمود و راه غیر مؤمنان را برای پیروی برگزید او را در همان جهت انتخابی قرار داده و سرانجام وارد جهنمش خواهیم کرد که سرانجام بدی است.» و می­فرماید: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوۡمَۢا بَعۡدَ إِذۡ هَدَىٰهُمۡ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ١١٥﴾ [التوبة: 115] «خداوند بعد از هدایت، هیچ قومی را گمراه نمی‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گرداند تا چیزی را که باعث تقواست برای­شان معلوم دارد که به درستی خداوند نسبت به هر چیزی عالم است». به همین سبب اهل علم گفته­اند: تکذیب کننده­ی فرائض هنگامی که تازه مسلمان شده باشد، تکفیر نمی­گردد تا زمانی که برایش معلوم شود.[[51]](#footnote-51)

مشخصه­ی تکفیر نزد طحان

طحان در نوار کاست «هدی الاسلام فی البناء» قاضی را مورد خطاب قرار می­دهد و می­گوید: «اگر بگویید رسول الله **ج** بعد از مرگش در او برکتی نیست، کافر شده­اید بنابراین عقیده­ات را تجدید کن».

من هم می­گویم: تکفیر مسلمان مخصوصاً هنگامی که یک فرد معین باشد، جایز نیست و موردی که طحان ذکر نموده و به خاطر آن مخاطب خویش را تکفیر می­کند در صورت صحت هم هیچ فردی از علما، گوینده­ی چنین سخنی را تکفیر نکرده است. رسول الله **ج** می­فرماید: «مَنْ قَالَ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا»**[[52]](#footnote-52)**: «هرکس به برادرش بگوید ای کافر به تحقیق به یکی از آن­ها برمی­گردد.» و همچنین می­فرماید: «مَن قَالَ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا إِنْ كَانَ كَمَا قَالَ وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَيْهِ»[[53]](#footnote-53): «هرکس به برادرش بگوید: ای کافر به یکی از آن دو برمی­گردد اگر مخاطب کافر بود همان­گونه که گفته شده، واقع می­شود و در غیر این صورت به گوینده­اش برمی­گردد.»

کسانی که سخنانش را مردود داشته­اند در ظاهر چیزی از نشانه­های تکفیر شدن در او موجود نیست و شاید آن­ها سخنان قاضی را که در نوارش از تبرک بحث می­کند نشنیده باشند آن هنگام که جناب شیخ خالد درهم، قاضی قطر سخنانش را رد می­کند و خطایش را بیان می­دارد. جناب قاضی تلفنی به من گفت:

1. طحان مرا تکفیر نموده است.[[54]](#footnote-54)
2. طحان در مورد استاد عبدالله السبت گفته: مانند سگ هار است.
3. در مورد شیخ آلبانی که قبلاً او را مدح نموده بود، گفته است او یک مرد هوسی است.
4. در مورد شیخ ابن باز می­گوید: سخنان نامفهوم بر زبان می­راند و کلامش باطل است.
5. در مورد حامد الفقهی رئیس انصار السنة می­گوید: آلوده است.
6. و در مورد محمد جمیل زینو می­گوید: حرکتش باعث فتنه و انحراف در بیت الحرام است.

از جمله سخنان زشتی که در نوارش به کار می­برد نکات زیر قابل ذکر است:

1. هرکس روزنامه ای را به دو درهم بخرد دو لعنت بر او باد.
2. هرکس خدمتکار زنی داشته باشد ملائکه وارد خانه­اش نمی­شود. (آن را بر تصویر قیاس کرده است.) و این قیاس باطل از جانب طحان است.
3. نگاه کردن به صورت امام احمد معادل یک سال عبادت است. طحان حدیثی را از رسول الله **ج** نقل نموده است که در آن می­فرماید: «لَا تَمَسُّ النَّارُ مُسْلِمًا رَآنِي أَوْ رَأَى مَنْ رَآنِي»: «آتش به مسلمانی که مرا دیده یا بیننده­ی مرا دیده، آسیبی نمی­رساند.» می­گویم: این حدیث ضعیف است و معنای آن نیز صحیح نمی­باشد. باز حدیث دیگری را که ضعیف و معنایش منکر و غیر صحیح است، بیان می­دارد: «من قذف امرأة محصنة حبط عمله مائة عام»: «هرکس زن پاکدامنی را تهمت زند عمل یکصد سالش نابود می­شود.» در حالی که عمل انسان را جز ارتداد و شرک نابود نمی­کند. حدیثی در زمینه­ی نابودی عمل به واسطه­ی بهتان زدن به یک زن پاکدامن به ثبوت نرسیده است مخصوصاً این­که در آن ذکر یکصد سال شده باشد اما صحیح این است که این کار گناه کبیره می­باشد.

فتنه­ی تکفیر

نظر ناصرالدین آلبانی**/** درباره­ی مسئله­ی تکفیر

در مجله­ی سلفیه، در اولین شماره سال: 1415هـ.ق از استاد محمد ناصرالدین البانی**/** درباره­ی فتنه­ی تکفیر سؤال شد و ایشان نیز به تفصیل پاسخ دادند که در زیر به طرح سؤال و جواب یاد شده از آن مجله و نیز ترجمه­ی آن اقدام می­کنیم:

سؤال: جناب استاد بر شما پوشیده نیست که در صفوف مبارزات مردم افغانستان در هنگام جهاد، دسته­ها و گروه­های گمراه زیادی نفوذ کردند و با کمال تأسف آنچه در توان داشتند در انتشار افکارشان که خارج از منهج سلف صالح بود در بین جوانان ما که در آن­جا مشغول جهاد بودند، کوشیدند؛ که از جمله­ی آن افکار، تکفیر حاکمان و به ادعای آن­ها، زنده کردن سنت ترک شده­ی ترور می­باشد و اکنون بعد از بازگشت جوانان سلفی به کشورهای­شان چون تحت تأثیر آن افکار واقع شده­اند، شروع به انتشار این آراء و شبهات در بین جوانان در جوامع خویش نموده­اند و مطلع شده­ایم بین جناب عالی و یکی از برادران، مناقشه­ای طولانی در مسأله­ی تکفیر روی داده است، چون نوار ضبط شده آن محاوره و گفتگو واضح ضبط نشده است لذا از جناب­عالی می­خواهیم که این مسئله را توضیح دهید و از خداوند متعال می­خواهیم که بهترین پاداش­ها را به شما عنایت فرماید.

قبل از آن­که جواب استاد را در مورد مسئله­ی یاد شده، بیان داریم به بیان بعضی از عبارات مهم موجود در آن می­پردازیم:

1. تکفیر، فتنه­ای قدیمی است و گروه­هایی در قدیم و جدید، پایه­های فکری خویش را بر آن اساس نهاده­اند.
2. مسلمان دو چیز را باید با هم جمع نماید: اولی: اخلاص برای الله تعالی و دیگری: تبعیت نیکوست.
3. علامت فرقه­ی ناجیه این است که بر راه و روش رسول الله **ج** و اصحابش باشند.
4. اکثر احزاب جهادی آیه­ی حکم به غیر ما انزل الله را به شیوه­ی خوارج تفسیر می­کنند.
5. تکفیر گناه­کار به سبب ارتکاب معصیت و گناه، جایز نیست.
6. خوارج به سبب مخالفت با اصحاب رسول الله **ج** هلاک شدند.
7. تصفیه و تربیت، دعوت به تجدید نگرش علمی و قانون­مند، انتشار معارف صاف و خالص در بین مردم و بناکردن جامعه­ی اسلامی بر آن مبناست.
8. اکثر افراد جماعات اسلامی در مدت یک قرن علی­رغم فعالیت­های وسیع و گرفتاری­های متعدد نتوانسته­اند حتی برای خود نیز مفید باشند؛ تا جایی که به طور مداوم عقاید و اعمال خلاف قرآن و سنت را از آن­ها مشاهده می­کنیم.[[55]](#footnote-55)

جناب ابن باز**/** ناصرالدین البانی را تأیید می­نماید:

نظر شیخ عبدالعزیز بن باز در مورد نظرات البانی

جناب شیخ عبدالعزیز بن باز/ به دنبال انتشار نظرات محمدناصرالدین البانی درباره­ی قضیه تکفیر در مجله­ی الدعوة السعودیة شماره: 1511 جمادی الاولی 1416هـ نکاتی را به شرح زیر در تأیید آن ایراد نموده است.

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وأصحابه ومن اهتدى بهداه أما بعد:

از جواب محکم و مفید جناب ناصرالدین البانی، خداوند او را موفق بدارد در روزنامه­ی المسلمون مطلع شدم مبنی بر تکفیر کردن کسی که به غیر آنچه که خداوند متعال نازل کرده، حکم کند بدون تفصیل و شرح و آن را کلامی گران­قدر که به حق اصابت شده، یافتم. ایشان راه مؤمنین را پیموده و در آن روشن نموده است که هیچ فردی حق ندارد و برایش جایز نیست که کسی را به خاطر حکم به غیر از آنچه خداوند نازل کرده و به صرف عمل کردن به آن بدون اطلاع از این­که آیا قلباً هم آن را حلال می­داند، تکفیر کند و در آن به آنچه از ابن عباس**ب** و دیگران از سلف امت وارد شده، استفاده کرده است. و بدون شک آنچه ایشان در جوابش زیر تفسیر آیات: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ٤٤﴾ [المائدة: 44]. ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ٤٥﴾ [المائدة: 45]. ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ٤٧﴾ [المائدة: 47] بیان داشته، حق است و توضیح داده است که کفر به دو نوع اکبر و اصغر قابل تقسیم است همان­گونه که ظلم و فسق نیز به دو نوع اکبر و اصغر تقسیم پذیرند و هرکس حکم به غیر از اسلام را چون زنا کردن و ربا خواری و دیگر حرام­هایی که بر تحریمش اجماع شکل گرفته، حلال بداند؛ به تحقیق او به کفر اکبر، ظلم اکبر و فسق اکبر مبتلا گشته است ولی اگر کسی بدون استحلال قلبی آن را انجام دهد کفرش اصغر و همچنین ظلم و فسقش نیز اصغر خواهد بود. چنان­که رسول الله **ج** در حدیث ابن مسعود می­فرماید: «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»[[56]](#footnote-56): «ناسزا گفتن به مسلمان فسق و کشتنش کفر است.» رسول الله **ج** در این فرموده قصدش فسق و کفر اصغر بوده است و به خاطر تنفر از این عمل منکر و ناپسند آن را به صورت مطلق بیان فرموده است. همان­گونه که در حدیث دیگری می­فرماید: «اثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ»[[57]](#footnote-57): «دو چیز در میان مردم وجود دارد که به واسطه­ی آن دچار کفر می­شوند: در نسب دیگران عیب وارد کردن و برای مرده نوحه خوانی نمودن.» و همچنین می‌فرماید: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»[[58]](#footnote-58): «بعد از من با کشتن همدیگر به کفر برنگردید.» و احادیث در این زمینه زیاد است.

بر هر مسلمان و خصوصاً اهل علم لازم است که در امورات تحقیق نماید و با اطلاع از کتاب و سنت و راه و روش سلف امت، حکم کند و از راه خطرناک کسانی که احکام را به صورت مطلق و بدون تفصیل به کار می­برند، بپرهیزد و بر اهل علم واجب است که بطور مفصل و به منظور روشن نمودن مسائل اسلام همراه دلایل­شان از کتاب و سنت، به سوی الله تعالی دعوت نمایند و بر پایداری و استقامت در آن و خیرخواهی و توصیه به خیر تشویق نمایند و در همان حال آن­ها را از هر آنچه که مخالف احکام اسلام است، ترسانده و با این کار بر راه و روش رسول الله **ج** و خلفای راشدین و اصحاب**ش** قرار گرفته، به حق گرویده و عملاً از هر آنچه مخالف اسلام است بر حذر مانده است آن­گاه شاهد تحقق بخشی این آموزه­های قرآن خواهیم بود: ﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلٗا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ٣٣﴾ [فصلت: 33] «گفتار چه کسی نیکوتر از فردی است که به سوی الله دعوت کرده و عمل صالح انجام می­دهد و می­گوید بدرستی که من مسلمانم». ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ١٠٨﴾ [يوسف: 108] «بگو این راه من است آگاهانه خودم و پیروانم به سوی الله دعوت می­کنیم و خداوند پاک و منزه است و من از مشرکین نیستم.» ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ﴾ [النحل: 125] «با حکمت و پند نیکو به سوی پروردگارت دعوت کن و با شیوه­ی پسندیده با آن­ها مجادله نما».

خطرات قیام علیه حاکمان

1. استاد محمد بن صالح العثیمین**/** در مورد روابط متقابل با حاکمان می­گوید: بعضی از مردم در هر مجلسی که قرار می­گیرند شروع به بحث مسائل و مشکلات حکومتی و خطاها و ظلم­های آنان می­کنند و به واسطه­ی مشغول شدن به آن، از ذکر خوبی­ها و محاسن آن­ها اعراض می­نمایند و بدون شک، پیمودن این راه و بیان بدی­ها نه تنها به حل مشکلی و دفع ظلمی کمک نمی­کند بلکه باعث افزایش بلا و موجب بغض و نفرت از حاکمان و عدم اجرای دستوراتی که واجب است در آن نوع کارها آنها را اطاعت کرد، می‌شود. ما شک نداریم که حاکمان همانند دیگر مردم گاهی مرتکب بدی شده و گاهاً اشتباه می­کنند و همه­ی بنی آدم در معرض اشتباه قرار دارند و بهترین آن­ها کسانی هستند که توبه می­کنند و از آن باز می­گردند و بدون شک بر ما هم جایز نیست که در مقابل هر انسانی که دچار خطا و اشتباه می­شود، سکوت کنیم بلکه بر ما واجب است تا جایی که در توان داریم برای خداوند و کتاب و رسولش و امام مسلمانان و عموم مردم خیرخواه و ناصح باشیم و حال که چنین است آنچه بر ما واجب است، این است که هرگاه خطایی را از حاکم جامعه مشاهده کردیم به طور شفاهی و یا کتبی مسئله را به اطلاع ایشان برسانیم و در این راه از بهترین شیوه در بیان حق استفاده کنیم و خطای­شان را شرح و سپس آن­ها را انذار کرده و چیزی را که بر آن­ها در حق زیردستان­شان واجب است به آنه­ا تذکر دهیم تا مصالح­شان را رعایت و به رفع ظلم از آن­ها اقدام کنند و به وسیله­ی آنچه که از رسول الله **ج** ثابت است آن­ها را تذکر دهیم؛ چنانچه می­فرماید: «اللَّهُمَّ مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي شَيْئًا فَشَقَّ عَلَيْهِمْ فَاشْقُقْ عَلَيْهِ»[[59]](#footnote-59): «بار خدایا هرکس سرپرستی چیزی را در امت من به عهده می­گیرد و بر آن­ها سخت­گیری می­نماید، تو هم بر او سخت گیر.» و می­فرماید: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْتَرْعِيهِ اللَّهُ رَعِيَّةً يَمُوتُ يَوْمَ يَمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لِرَعِيَّتِهِ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»[[60]](#footnote-60): «هر بنده­ای که خداوند سرپرستی جماعتی را به او می­سپارد، روزی که می­میرد در صورتی که نسبت به زیردستانش ظلم کرده باشد خداوند بهشت را بر او حرام می­گرداند.» پس اگر پذیرای وعظ و اندرز به وسیله­ی قرآن و حدیث شد، هدف متحقق گشته و اگر تأثیری در او ننمود به بالاتر از او مراجعه تا از اختیارات حکومتی جهت اصلاح مسئولان زیردست استفاده نماید و در صورت عدم تأثیر، ما به وظیفه­ی خویش عمل کرده­ایم و تنها شکایت حال به رب العالمین می­ماند که از او می‌خواهیم حال مسلمانان و رهبران­شان را اصلاح گرداند.
2. سپس شیخ عثیمین**/** در مورد حقوق سرپرستان امور بر ملت بحث می­کند و می­گوید: از جمله حقوق سرپرستان بر مردم این است که سخنان­شان را بشنوند و دستورات­شان را در صورتی که مخالف شریعت نباشد عملی سازند که در صورت مخالفت دستورات آن­ها با شریعت نباید از آن­ها اطاعت و پیروی نمود؛ چنان­که رسول الله **ج** می­فرماید: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»: «در نافرمانی خداوند متعال نباید از مخلوقی اطاعت کرد.» همچنین از جمله نشانه­های اطاعت و فرمان­بری سرپرستان امور که خداوند به آن دستور داده این است که بر اساس آن انتظاماتی که حکومت ایجاد می­نماید در صورت عدم مخالفت شرع بدان عمل کند که در این صورت از خدا و رسولش اطاعت و به خاطر انجام کارش پاداش می­گیرد اما در مورد حقوق زیردستان بر حاکمان باید گفت که مسئولیت بسیار بزرگ و مسئله بسیار مهم است. منظور و مقصود از سرپرستی، گسترش سلطه و قدرت نفوذ نیست بلکه منظور برداشتن مسئولیتی بزرگ برای برپاداشتن حق بین مردم به کمک خداوند و اصلاح دین و دنیای مردم می­باشد.[[61]](#footnote-61)
3. از جناب شیخ صالح فوزان سؤال می­شود: آیا بدون ضوابط شرعی قیام علیه حاکمان جایز است؟ منهج و روش ما در تعامل با حاکم مسلمان و غیر مسلمان باید چگونه باشد؟

جواب: راه و روش ما در تعامل با حاکم مسلمان، شنیدن و اطاعت کردن است چنانکه خداوند متعال می­فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا٥٩﴾ [النساء: 59] «ای کسانی که ایمان آورده­اید از الله، رسول و صاحبان امر اطاعت کنید اگر در چیزی دچار اختلاف شدید آن را به خدا و رسولش بازگردانید؛ اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این کار خوب و بهترین سرانجام است.» و رسول الله **ج** می­فرماید: «أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ عالْمَهْدِيِّينَ الرَّاشِدِينَ»[[62]](#footnote-62): «شما را به تقوای پروردگار و شنیدن و اطاعت کردن هر چند غلامی حبشی سرپرست شما باشد، توصیه می­کنم. هرکس از شما زندگیش طولانی گردد اختلافات زیادی را مشاهده خواهد کرد در آن حال بر شما لازم است به سنت من و جانشینان هدایت یافته (بعد از من) تمسک جویید.» این حدیث از هر جهت با آیه­ی قبل مطابقت دارد. و باز رسول الله می­فرماید: «مَنْ أَطَاعَ الْأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَى الْأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي»[[63]](#footnote-63): «هرکس امیر و حاکم جامعه­ی خویش را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هرکس از دستورات او سرپیچی نماید مرا معصیت و نافرمانی کرده است» احادیث در این زمینه که مردم را تشویق به اطاعت و فرمان­بری می­نماید، بسیارند که از آن جمله پیامبر **ج** می­فرماید: «اسْمَعْ وَأَطِعْ وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ وَأُخِذَ مَالُكَ»[[64]](#footnote-64): «بشنو و اطاعت کن هرچند پشتت را زده و مالت را گرفته باشد.» سرپرست امور مسلمین در بندگی و اطاعت خداوند، فرمانبریش واجب است و در صورت دستور دادن به گناه و معصیت نباید در گناه و نافرمانی خداوند او را اطاعت و فرمانبری نمود فقط در غیر موارد معصیت، فرمانبریش جایز می­باشد ولی در مورد تعامل و همزیستی با حاکم کافر در شرایط و احوال مختلف فرق می­کند. در صورتی که توانایی کافی در بین مسلمانان باشد و قدرت جنگیدن با او و سرنگون کردنش و حاکم کردن یک مسلمان را داشته باشند چنین کاری بر آن­ها واجب و اقدام به چنین امری جزو جهاد فی سبیل الله می­باشد ولی در صورت عدم توانایی برای حذف حاکم کافر درست نیست که متعرض حاکم کافر و ظالم شوند چون ضرر و فساد ناشی از آن­گونه اقدامات به خود مسلمین برمی­گردد. رسول الله **ج** سیزده سال در مکه زندگی کرد در حالی که حاکمیت در دست کفار بود، در حالی که در همان زمان جماعتی از اصحاب نیز با او بودند ولی علیه کافران اقدام عملی در جهت کسب حاکمیت ننمودند بلکه حتی در آن محیط از جنگیدن با آن­ها نیز منع شده بودند و دستور جنگیدن صادر نشد تا زمانی که رسول الله **ج** هجرت نمود و به تشکیل دولت اقدام کرد و جماعتی را بنیان نهاد که توانایی مقابله با کافران را داشتند و این منهج اسلام می­باشد.

پس هرگاه مسلمانان تحت حاکمیت کافران باشند و توانایی نابودی آن حاکم را نداشتند در چنین وضعیتی به اسلام و اعتقادات خویش تمسک می‌جویند و از درگیری با کافران پرهیز می­نمایند؛ چون ضرر آن به خودشان برمی­گردد و موجب انسداد راه دعوت می‌گردد. و هرگاه توانایی داشتند در راه خداوند متعال بر اساس ضوابط شرعی و شناخته شده جهاد می‌کنند.[[65]](#footnote-65)

1. شیخ ابن جبرین در مورد آنچه که بر مسلمانان در رابطه با حاکمان جامعه اسلامی واجب است، می­گوید: هرچند حاکمان مسلمان مرتکب ظلم هم شوند شنیدن کلام­شان و اطاعت امرشان بر مردم واجب است و متقابلاً باید آن­ها را نصیحت کرد، به خیر و نیکی راهنمایی و از شر و بدی برحذر داشت و در دعوت کردن برای فرمانبری و اطاعت امر خداوند متعال و امر به معروف و نهی از منکر باید آن­ها را کمک و یاری نمود و خیر و خوبی را دوست داشته باشد و برای اصلاح و پایداری­شان در راه خیر دعا کند و خوبی­های­شان را اظهار نماید و آن­ها را از عذاب پروردگار بترساند و به نزدیکی با برگزیدگان و اهل علم و فضل و صلاح، دعوت­شان نماید و برای پروردگار و امام مسلمانان ناصح و خیرخواه باشد و آن­ها را از اشرار و منافقین و اهل بدعت و فاسقانی که لباس خیر را به تن کرده­اند و دل­های­شان دل­های گرگ می­باشد، برحذر دارد. خلاصه دوست­دار خیر و راهنما به آن و مبغض شر و تحذیر کننده از آن باشد.[[66]](#footnote-66)

اطاعت ولی امر واجب است**[[67]](#footnote-67)**

سؤال: از جمله مسائل مورد بحث، قضیه­ی رابطه­ی بین مردم و حکومت و ضوابط شرعی آن است. جناب استاد، بعضی معتقدند در صورتی که حاکمان مرتکب معصیت و گناهان کبیره شوند خروج و قیام علیه آن­ها واجب می­گردد و لازم است برای تغییر دادنش تلاش شود هرچند این کار زیان­هایی را نیز برای مسلمین در بر داشته باشد و مسائل عدیده­ای را که جهان اسلام هم اکنون به آن مبتلا است، موجب شود. در این مورد رأی و نظر جناب­عالی چیست؟

جواب: بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله على رسول الله و على آله و أصحابه و من اهتدى بهداه أما بعد:

خداوند متعال می­فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا٥٩﴾ [النساء: 59] «ای کسانی که ایمان آورده­اید از خداوند، رسول و صاحبان امر اطاعت کنید و اگر در چیزی اختلاف کردید اگر به خداوند و روز قیامت ایمان دارید آن را به خدا و رسولش بازگردانید این بهتر و نیکوترین تفسیر است».

بر اساس این آیه، اطاعت صاحبان امر که حاکمان و عالمان دینی هستند، ثابت می­گردد و سنت صحیح رسول الله **ج** نیز لزوم این اطاعت را تبیین نموده و اعلام فرموده که این فرض بودن، به معروف برمی­گردد.

نصوص سنت این معنی را روشن کرده و اطاعت صاحبان امر را به معروف مقید نموده است چنان­که بر مسلمان اطاعت صاحبان امر را در معروف و امور پسندیده­ی شرعی واجب و در معصیت و نافرمانی نهی نموده است. بنابراین اگر حاکمی به معصیت و گناه دستور دهد از او اطاعت و فرمان­برداری نمی­شود اما تنها به سبب آن، خروج و قیام علیه او واجب نمی­گردد. چنانکه می‌فرماید: «أَلَا مَنْ وَلِيَ عَلَيْهِ وَالٍ فَرَآهُ يَأْتِي شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَلْيَكْرَهْ مَا يَأْتِي مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلَا يَنْزِعَنَّ يَدًا مِنْ طَاعَةٍوَمَنْ خَرَجَ مِنْ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَمَاتَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»**[[68]](#footnote-68)**: «آگاه باشید هرکس معصیتی را از حاکم اسلامی مشاهده کرد آن را ناپسند بداند اما به سبب آن از اطاعت آن حاکم روی نگرداند چون هرکس از اطاعت حاکم اسلامی روی گرداند و از جماعت مسلمانان جدا گردد به مرگ جاهلیت مرده است.» رسول الله **ج** می­فرماید:«عَلَى الْمَرْءِ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ إِلَّا أَنْ يُؤْمَرَ بِمَعْصِيَة الله فَإِنْ أُمِرَ بِمَعْصِيَة الله فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ»: «بر هر فردی واجب است که در آنچه می­پسندد و نمی­پسندد، حرف حاکم اسلامی را بشنود و اطاعت کند مگر این­که او را به معصیت و گناهی دستور دهد که در آن صورت باید آن را نشنیده گرفته و اطاعت نکند.» هنگامی که رسول الله **ج** فرمود: کسانی بر شما حکومت خواهند کرد که بعضی از مسائل­شان را شناخته و می­پسندید ولی بعضی را ناپسند می­دانید. صحابی­ای پرسید: ای رسول خدا در چنان وضعی به ما چه دستوری می­دهید؟ فرمود: «ادوا اليهم حقهم و اسألوا الله الذي لكم»: «حقوق آن­ها را بپردازید و از خداوند چیزی که نفع خودتان در آن است، درخواست کنید».

عباده**س** می­گوید: ما با رسول الله **ج** پیمان بستیم که با حاکمان اسلامی و صاحبان امر در آسایش و سختی، شادی و گرفتاری، نزاع ننماییم و پیامبر **ج** فرمود: «إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنْ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»**[[69]](#footnote-69)**: «تنها در صورتی که کفر آشکاری را از آن­ها مشاهده کردید که بر آن از جانب خداوند دلیل محکم داشته باشید.» و این می­رساند که نزاع و درگیری با حاکمان و قیام کردن علیه آن­ها درست نیست و تنها در صورتی که مرتکب کفر آشکاری که بر آن مستند شرعی دارید، شده باشند؛ می­توانید از اطاعت­شان سرپیچی کرده و علیه آن­ها قیام کنید. و برای این از قیام کردن نهی شده؛ زیرا به سبب آن فساد و شر عظیمی ایجاد می­گردد و به موجب آن امنیت از بین می­رود و حقوق بسیاری ضایع و منع ظالم و یاری رساندن به مظلوم ناممکن شده و راه­ها ناامن می­شود و به طور کلی در نتیجه قیام علیه حاکمان، شر عظیم و فساد بزرگی برپا می­گردد. ولی در صورت ارتکاب کفر آشکار توسط حاکمان، قیام علیه آن­ها در صورت قدرت و توانایی اشکالی ندارد که در صورت عدم توانایی و یا در صورتی که ملاحظه شد خروج و قیام موجب شر و فساد بزرگتری خواهد شد بخاطر رعایت مصالح عمومی نباید قیام نمود.

یک قاعده­ی شرعی که بر آن اجماع شرعی وجود دارد این است که: نباید شر و فساد را با چیزی که موجب شر و فساد بیشتری می­شود زایل کرد بلکه واجب است شر و بدی را به وسیله­ی چیزی که بتواند آن را حذف و یا حداقل تخفیف دهد، از بین برد و به اجماع مسلمین از بین بردن شر و بدی به چیزی که موجب فساد بیشتر است، نادرست می­باشد. در صورتی که جماعتی بخواهد حکومتی را که مرتکب کفر آشکاری شده، حذف کند و توانایی لازم برای انجام آن را هم داشته باشد و بتواند حکومت صالح و پاکی را جایگزین آن نماید ولی تحقق آن موجب فساد بیشتر و رواج ناامنی و ظلم بر مردم و کشتن بی­گناهان و گرفتاری­ها و مصائب دیگر شود، درست نیست؛ بلکه واجب است صبر نماید و در امورات پسندیده و معروف اطاعت و فرمان­برداری شود و صاحبان امر و حاکمان را نصیحت و دعوت به خیر نماید و در کم کردن شر و بدی و تکثیر و افزایش خیر، بکوشد و این همان راه درستی است که واجب است پیموده شود چون موجب حفظ مصالح عمومی مسلمانان و تقلیل شر و افزایش خیر می­گردد و همچنین امنیت را حفظ و مسلمانان را از در افتادن به شر و بدی بیشتر محفاظت می­نماید. برای همگی از خداوند متعال خواهان توفیق و هدایت هستیم.

سؤال: پدر گرامی، می­دانیم که این سخن، اصلی از اصول اهل سنت و جماعت می­باشد اما متأسفانه از فرزندان اهل سنت و جماعت کسانی هستند این برداشت را دارند که این باعث ذلت و خواری می­گردد و صاحبش را گریزان و ترسو بار می­آورد و به همین دلیل جوانان را دعوت می­نمایند که بنای عمل خویش را جهت تغییر وضع موجود بر اقدامات سخت­گیرانه و خشن قرار دهند. نظر شما چیست؟

جواب: این سخنی نادرست و نشانه­ی کم فهمی است و می­رساند که گوینده،­ آن­گونه که شایسته است سنت را درک نکرده و نفهمیده است و تنها احساسات و روحیه­ی جنگی برای از بین بردن منکرات، آن­ها را واداشته که دچار مخالفت با شرع شوند همان­گونه که خوارج و معتزله دچار آن شدند. یاری‌کردن حق و دفاع از آن، آن­ها را به جرگه­ی باطل در انداخت تا آن­جا که به خاطر معاصی، مسلمانان را تکفیر و یا به خاطر ارتکاب گناه، حکم جهنمی بودن­شان را برای همیشه صادر کردند. خوارج به واسطه­ی معصیت، مسلمانان را تکفیر کردند و معتقد بودند که گناه­کار برای همیشه در جهنم می­ماند و معتزله نیز همین عقیده را دارند اما به حالت میانه در بین ایمان و کفر (منزلة بین المنزلتین) حکم کردند. این­ها همگی باطلند و حق آن چیزی است که اهل سنت بر آن می­باشند که می­گویند: گناه­کار تا زمانی که به حلال بودن گناهش معتقد نباشد به واسطه­ی ارتکاب آن کافر نمی­شود پس اگر زنا و دزدی نمود و شراب خورد، کافر نمی­شود ولی چنین فرد گناه­کاری دارای ایمانی ضعیف است و فاسقی است که حد بر او جاری می­شود و تا زمانی که معصیت را حلال نداند، به واسطه­ی انجام آن کافر نمی­شود و هر آنچه خوارج در این زمینه می­گویند، باطل است و حکم کردن­شان به تکفیر مردم نیز نادرست و باطل می­باشد و به همین دلیل است که رسول الله ج در موردشان می­فرماید: «انهم يَمْرُقُونَ مِنْ الْإِسْلَامِ ثُمَّ لَا يَعُودُونَ اليه يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ وَيَدَعُونَ أَهْلَ الْأَوْثَانِ»: «آن­ها از اسلام خارج می­شوند سپس به سویش برنمی­گردند با اهل اسلام می­جنگند و بت­پرستان را رها می­کنند.» این حال و وضع خوارج است و علت آن نیز افراط، جهل و گمراهی­شان می­باشد. بنابراین برای جوانان شایسته نیست از خوارج و معتزله تقلید کنند بلکه واجب است بر راه اهل سنت و جماعت که مقتضی دلایل شرعی است، باشند و بر آن حرکت کنند؛ همان­طور که نصوص وارد شده بیان کرده آن را قبول و بر آن توقف نمایند و به خاطر ارتکاب معصیت و گناهان واقع شده نباید علیه امراء قیام کنند بلکه بر آن­ها واجب است به وسیله­ی نامه و گفتگو و یا راه­های حکیمانۀ دیگر آن­ها را نصیحت نمایند و به صورت نیکو با آن­ها مجادله کنند تا زمانی که موفق شوند و شر و بدی تخفیف و خیر و نیکی افزایش یابد. نصوص وارد شده از رسول الله ج نیز بدین گونه می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: ﴿فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡۖ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَ﴾ [آل عمران: 159] «به واسطه­ی رحمت پروردگارت نسبت به ایشان نرم­خو هستی که اگر درشت­خو و سنگ­دل بودی از اطرافت پراکنده می­شدند.» بر افراد شجاع و حماسی و دعوت­گران به سوی هدایت لازم است که به خاطر خداوند به حدود شرع ملتزم باشند و کسانی را که خداوند ولایت و سرپرستی آن­ها را به او واگذار کرده با کلام زیبا و سخنان پاک و خوشایند و حکمت آمیز مورد خطاب قرار دهند و نصیحت کنند تا این­که خیر و نیکی افزایش و شر و بدی تقلیل یابد و دعوت­گران به سوی الله زیاد شوند و در دعوت­شان به شیوه­ی نیکو و احسن شادمان باشند و از شیوه­هایی که در آن سختگیری و شدت عمل وجود دارد، پرهیز کنند و حاکمان را به شیوه­های گوناگون و پاک و پسندیده، نصیحت و خیرخواهی کنند و پشت سرشان برای آن­ها دعا نمایند که خداوند آن­ها را هدایت و موفق بدارد تا بر انجام کار خیر کمک­شان کند و بر ترک گناه و معصیت و اقامه­ی حق آنها را موفق بدارد و بدین صورت از خداوند بخواهد و به درگاهش تضرع نماید که صاحبان امر را هدایت و آنها را بر انجام حق کمک نماید و علاوه بر آن بر ترک باطل و برپا داشتن حق به شیوه­های نیکو آن­ها را کمک و یاری کند. همچنین باید برادران حماسی خویش را نصیحت و موعظه کند و آن­ها را تذکر دهد که در دعوت، بنای کار خویش را بر اسلوب و روش­های نیکو قرار دهند و از سختگیری و شدت عمل در کار بپرهیزند که با این عمل، خیر فراوان می­شود و شر و بدی تقلیل می­یابد که اگر خداوند صاحبان امر را برای انجام خیر هدایت بدارد و بر آن توفیق استقامت دهد سرانجام همگی نیکو خواهد شد.

سؤال: در صورتی که خروج کردن و قیام جماعتی از حرکت­ها و گروه­ها را شرعی بدانیم آیا این امر کشتن همکاران آن حاکم و یا هرکس که در آن حکومت مشغول به کار می­باشد چون پلیس و نیروهای امنیتی و غیره را توجیه می­کند؟

جواب: من قبلاً گفتم که قیام علیه حکومت تنها با دو شرط جایز است:

شرط اول این است که: آن حاکم مرتکب کفر آشکاری شده باشد و بر آن دلیل قاطعی از جانب شرع موجود باشد.

شرط دوم این است که: قدرت از بین بردن حاکم موجود باشد طوری که شر و فساد بزرگ­تری بر آن مترتب نگردد. که در غیر این صورت قیام کردن جایز نیست.

سؤال: بعضی از جوانان گمان می­کنند که تجاوز و ظلم به کافران که در ممالک اسلامی زندگی می­کنند و یا نمایندگان و سفرای دولت­های کفر، مشروع است و به همین سبب بعضی کشتن و نابود کردن­شان را در صورتی که مرتکب امورات منکر و ناپسند شوند جایز و حلال می­دانند؟

جواب: کشتن کافری که با اجازه و امنیت از طرف دولت وارد کشور اسلامی شود، جایز نیست و همچنین کشتن کسانی که مرتکب گناهی شوند نیز نامشروع می­باشد و تعدی کردن به آن­ها جایز نیست بلکه باید آن­ها را به محاکم شرعی حواله نمود و در مورد این مسائل باید شریعت حکم کند.

سؤال: اگر محاکم شرعی موجود نبودند؟

جواب: در صورت نبود محاکم شرعی فقط باید نصیحت کرد. رهبران و سرپرستان امور را باید نصیحت و به خیر تشویق و با آن­ها همکاری نمود تا شرع خداوند حاکم گردد و از اقدام عملی و دست به ضرب و شتم زدن و قتل باید خودداری نمود بلکه باید با سرپرستان امور تا آن­جا که شرع می­پسندد، همکاری نمود تا این­که شرع خداوند در بین بندگانش حاکم گردد. در غیر این صورت تنها نصیحت، تشویق و ترغیب و انکار کردن منکرات به شیوه­ی پسندیده بر او واجب است چنان­که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن: 16] «هر اندازه در توان دارید تقوای خدا داشته باشید.» چون اقدامات عملی با دست و زدن و کشتن و غیره شر و فساد بزرگ­تر را به دنبال می­آورد. هرکس این مسائل را آزموده باشد این موارد را درک می­کند و به آن آگاه خواهد شد اما آزمودن را باز آزمودن خطاست.

سؤال: آیا امر به معروف و نهی از منکر و به طور کلی ایجاد تغییر و تحول عملی، حق همگی است یا این­که مشروط به وجود اجازه­ی ولی امر مسلمانان و یا فردی که او تعیین کرده، می‌باشد؟

جواب: تغییرات و اصلاحات وظیفه­ی همه است؛ رسول الله می‌فرماید: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ»**[[70]](#footnote-70)**: «هرکس از شما منکری را دید آن را با دست تغییر دهد اگر نتوانست با زبان در غیر این صورت با قلب از آن اعلام بیزاری کند که آن ضعیف­ترین درجه­ی ایمان است.» اما تغییر عملی با دست باید همراه با قدرت باشد و شر و فساد بزرگ­تری را به دنبال نداشته باشد؛ در جاهایی که صلاحیت تغییر با دست را دارد می­تواند اقدام کند؛ مثلا در خانه در مورد فرزندان، زن، خدمتکار و یا یک کارگاه اختصاصی که چنان حقی را برای او قائلند. در مورد کارکنانش جهت اصلاح، دست به اقدامات عملی بزند ولی در غیر این صورت چیزی را که در صلاحیت او نیست هیچ اقدام عملی در موردش انجام نمی­دهد؛ چون موجب فساد بیشتری خواهد شد و بین او و مردم و یا رابطه­ی بین او و دولت بهم می‌خورد و شر بزرگ­تری ایجاد می­شود که در این صورت با زبانش باید در صدد تغییر برآید؛ مثلاً بگوید: ای فلانی از خدا بترس این کار جایز نیست بلکه حرام است و این کار بر شما واجب است و با دلایل شرعی برایش اثبات کنید. ولی اقدام عملی را تنها در جایی بکار برد که قادر به تنفیذ آن است؛ چنان­که در خانه و در مورد کسانی که تحت ولایت او هستند و یا در هیئت‌های امر به معروف که ایشان سمت سرپرستی آن را بر عهده دارد، در چارچوب توانایی­های موجود و به همان شیوه­ی شرعی که مورد رضای پروردگار می­باشد، اقدام نماید و چیزی هم بر آن نیافزاید.

سؤال: بعضی فکر می­کنند حق تمرد و سرکشی را نسبت به نیروهای انتظامی و نیروهایی که حاکم جامعه­ی اسلامی آن­ها را برای نظارت بر عبور و مرور و یا گمرک و حفظ امنیت و... بکار گمارده است، دارند و به همین دلیل آن را این­گونه بیان می­دارند که آن­ها بر اساس شرع بنا نهاده نشده­اند نظر شما چیست ؟

جواب: این سخنی نادرست و باطل است قبلاً ذکر شد که خروج و قیام و اقدامات عملی جایز نیست بلکه در مسائلی که فاقد هرگونه امور ناپسندی است، سمع و طاعت لازم است. و این نهادها را حکومت برای مصالح عمومی مسلمانان ایجاد کرده است و در چنین مواردی باید اطاعت کرد؛ چون این کارها از جمله مسائل معروف و پسندیده­ای است که به مسلمانان نفع می‌رساند. اما در مسائلی که ناپسند و منکر است چنان­که مالیات­هایی را که فکر می­کنید نادرست است باید آن­ها را با رؤسای دولت در میان نهید و آن‌ها را نصیحت و به رعایت تقوای خداوند و مصالح عمومی دعوت کنید و در این کار باید از اقدامات عملی­ای چون زدن، کشتن و ریختن خون، عقاب و زجر بدون حجت و برهان شرعی پرهیز نمائید چون این کار احتیاج به قدرت و سلطه و حکومت دارد و در صورت عدم توانایی، نصیحت و توجیه کافی است و اقدامات عملی را تنها باید در جایی که قدرت و حکومت دارد به منظور رعایت مصالح زیردستان انجام دهد.

سوال: کسانی هستند که از دعا کردن برای صاحبان امر ممانعت می‌کنند؟

ج: این کار نشانه­ی جهل و عدم بصیرت است؛ چون دعا کردن برای سرپرستان امور از جمله بزرگ­ترین عبادات و بندگی است و از جمله نصیحت برای خدا و بندگانش می­باشد. رسول الله **ج** هنگامی که خبر نافرمانی دوس را به او دادند برایش دعا کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَأْتِ بِهِمْ»[[71]](#footnote-71).

دعا کردن برای مردم جزو نیکی­هاست و در این رابطه حاکم شایسته­تر برای دعا کردن است چون اصلاحش موجب اصلاح امت می­گردد. بنابراین از جمله مهمترین دعاهاست و از جمله مهمترین نصایح، درخواست توفیق و طلب کمک و یاری پروردگار برای صاحبان امر است که از شر نفس و همنشینان فاسد محفوظ بمانند.

محمد جمیل زینو می­گوید: امام احمد برای خلیفه­ی وقت و کسان دیگری که او را زدند و زندانی کردند، دعا کرده و برای­شان از خداوند طلب مغفرت نموده است.[[72]](#footnote-72)

لغزش‌های بزرگ در تکفیر

گروهی که می­گویند: کلمه­ی لا اله الا الله بدین معنی است که هیچ اطاعت شدۀ بحق جز الله وجود ندارد یا این­که جز الله هیچ فردی استحقاق اطاعت را ندارد بنابراین به زعم و گمان­شان هرکس غیر خداوند را اطاعت کند کافر شده است این گروه حکایتی دارند که زیبنده­ی ذکر است: زمانی که مردم هندوستان یکپارچه خواهان آزادی و استقلال و خارج کردن استعمار انگلیس از کشور خود بودند و هیچ حزب و گروه و دین و مذهبی با این کار مخالف نبود و حاضر به هر نوع ایثار و فداکاری در این راه بودند، بعضی از مسلمانان در مقابل این مشارکت مردم در این جهاد همگانی ایستادند و در این کار به دلیلی که نزد آن­ها از همه­ی دلیل­ها قوی­تر بود، استناد می­جستند و می­گفتند: مردم به خاطر خضوع در مقابل قوانین حکومتی انگلیس دچار شرک شده­اند؛ چون فرمانبری و اطاعت را بدون شک عبادت می­دانستند و گمان داشتند که معنی و مفهوم لا اله الا الله این است که هیچ اطاعت شده­ای جز الله وجود ندارد و در این رابطه نیز تألیفات زیادی هم دارند. و بر این اساس علیه مسلمانانی که خداوند به خاطر ایمان، آن­ها را محترم داشته و تکریم نموده بود حکم کفر صادر کردند و حال آن­که خداوند در کتاب محکمش اظهار نموده که آن را از آن­ها می­پذیرد؛ چنان­که می­فرماید: ﴿وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱمۡرَأَتَ فِرۡعَوۡنَ إِذۡ قَالَتۡ رَبِّ ٱبۡنِ لِي عِندَكَ بَيۡتٗا فِي ٱلۡجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن فِرۡعَوۡنَ وَعَمَلِهِۦ وَنَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ١١﴾ [التحريم: 11] «خداوند زن فرعون را برای مؤمنان مثال زده است هنگامی که گفت: پروردگارا برای من منزلی در نزد خویش در بهشت بنا کن و مرا از چنگ فرعون و ظلمش و از گروه ستمکاران برهان».

بدون شک همسر فرعون در زندگی خویش از فرعون و قوانین حکومتی‌اش اطاعت کرده است ولی علی­رغم آن، خداوند او را به عنوان مثل و نمونه برای مؤمنان بیان می­دارد. خداوند را بر این تخفیف و سهل­گیری ستایش می­نمائیم. برای همگی آنچه را که خداوند در مورد یوسف÷ از قبول کردن مسئولیت تحت مالکیت کفر بیان می­دارد، معروف و شناخته شده است؛ همان­گونه که همگی می­دانند که رسول الله **ج** جمعی از اصحاب را به قصد پیدا کردن امنیت و امان به حبشه فرستاد در حالی که آن­ها در آن­جا اقدامی که منجر به یک دگرگونی انقلابی بر ضد نجاشی شود، ننمودند بلکه با حالت اطمینان و آرامش شروع به زندگی کردند.

و بر این اساس آن­ها معانی آیاتی را که در آن­ها دستور به عبادت پروردگار داده و از عبادت غیر او نهی کرده است، تحریف کرده­اند؛ همان‌طور که طاغوت را به اطاعت و فرمانبری از قوانین حکومت غیر مسلمان تفسیر کردند هر چند آنچه که مفسرین بر آن اتفاق دارند این است که مقصود از عبادت طاغوت بندگی و عبادت معبودان باطل است. پس همه­ی این گمان­ها غلو و افراط از جانب آن­هاست چیزی که دین خدا از آن بری است. این گروه همان جماعت تکفیر و هجرت هستند که در مصر و بقیه­ی کشورهای اسلامی ظاهر شدند.[[73]](#footnote-73)

حاکمی جز الله نیست

نزدیک به همین تفسیر که لا اله الا الله را به معنی هیچ اطاعت شده­ای جز الله وجود ندارد و خطا و اشتباه آن بیان شد، چیزی است که سید قطب در کتابش «معالم فی الطریق» بیان داشته است.[[74]](#footnote-74) چنان­که می­گوید: جوامعی که به زعم و گمان خویش خود را مسلمان می­پندارند، داخل در مجتمعات جاهلی هستند و علت داخل شدن­شان در چنین جوامعی این نیست که معتقد به الوهیت غیر خداوند باشند[[75]](#footnote-75) یا این­که شعائر عبادی را برای غیر پروردگار انجام می­دهند؛ بلکه بدان سبب است که متدین به عبودیت پروردگار واحد در نظام حیات و زندگی نیستند آری هر چند به الوهیت هیچ احدی جز الله معتقد نیستند، مهم­ترین خصوصیت الوهیت پروردگار را برای دیگری قرار داده‌اند؛ به حاکمیت غیر الله متدین­اند و نظامات و برنامه‌های زندگی و ارزش­ها و عادات و تقالید خویش را از آن حاکمیت دریافت می­دارند در حالی که خداوند متعال در مورد حاکمان می‌فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ٤٤﴾ [المائدة: 44] «هرکس به شریعت خداوند حکم نکند کافر است.» همان­گونه که پروردگار متعال قبل از این آیه، یهود و نصاری را به شرک و کفر و الحاد توصیف می­کند و می­فرماید که آن­ها عالمان و عابدان خویش را تبدیل به پروردگار خویش نمودند و این تنها به آن سبب بود که آن­ها برنامه­ی زندگی خویش را از آن­ها گرفتند حال آن­که کسانی که خود را مسلمان می­پندارند نیز همین کار را می­کنند و پرورگار متعال آن را از یهود و نصاری شرک می‌داند؛ همان­گونه که عیسی پسر مریم را تبدیل به رب کرده و برایش مرتبه­ی الوهیت قایل شده و جز الله به پرستش او اقدام کردند پس این مثل آن است؛ یعنی خارج شدن از عبودیت پروردگار واحد و از دین الله و از شهادت دادن به لا اله الا الله می­باشد.

ملاحظاتی بر سخنان سید قطب

1. تکفیر کردن جوامع اسلامی چنان­که در معالم فی الطریق می­گوید: «اخیراً آن جوامعی که به گمان خویش مسلمانند نیز به جوامع جاهلی تبدیل شده­اند.» می­گویم: تکفیر جوامع اسلامی بعد از این­که خداوند متعال آن­ها را گرامی داشته است و ملحق نمودنش به جوامع جاهلی که هنوز اسلام را پذیرش نکرده­اند درست نیست.

أ. رسول الله **ج** می­فرماید: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ فَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ أَمِيرُهُمْ تَعَالَ صَلِّ لَنَا فَيَقُولُ لَا إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أُمَرَاءُ تَكْرِمَةَ اللَّهِ هَذِهِ الْأُمَّةَ»[[76]](#footnote-76): «همیشه گروهی از امت من به خاطر حق می­جنگند و تا روز قیامت پیروزند و آن­گاه که عیسی پسر مریم فرود آمد امیرشان به او می­گوید: بیا و برای­مان امامت کن. برای احترام گرفتن از این امت می­گوید: خیر شما خودتان امیر دارید».

ب. رسول الله **ج** می­فرماید: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ هَلَكَ النَّاسُ فَهُوَ أَهْلَكُهُمْ»[[77]](#footnote-77): «هرگاه کسی بگوید: مردم هلاک شدند؛ او خود از همه بیشتر هلاک شده است.» خطابی می­گوید: معنی آن این است وقتی کسی همیشه عیب مردم را می­گیرد و بدی­های آن­ها را یاد می­کند و می­گوید: مردم فاسدند و هلاک شده­اند در چنین حالی او خودش از همه بیشتر هلاک شده است؛ یعنی حالش به سبب گناهی که در اثر معیوب کردن دیگران و بیان کردن بدی‌هایشان به آن دچار می­شود، از همه بدتر است و چه بسا عاقبت دچار عجب و تکبر شود و خود را بهتر از دیگران بداند.[[78]](#footnote-78) امام نووی در شرح مسلم در تقسیم بندی فهرست، به صورت یک بند به آن اشاره کرده است. (باب النهی من قول: هلک الناس)

ج. رسول الله **ج** می­فرماید: «أَيُّمَا رَجُلٍ مُسْلِمٍ أَكْفَرَ رَجُلًا مُسْلِمًا فَإِنْ كَانَ كَافِرًا وَإِلَّا كَانَ هُوَ الْكَافِرُ»[[79]](#footnote-79): «هرگاه مرد مسلمانی یک مسلمان دیگر را تکفیر کند اگر کافر بود، سخن درستی بوده است ولی در صورت خلاف آن، خودش کافر می‌شود». و پروردگار متعال نیز می­فرماید: ﴿ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞ﴾ [الحجرات: 12] «از بسیاری گمان­ها خودداری کنید که بعضی از گمان­ها گناهند».

د. رسول الله **ج** می­فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ»[[80]](#footnote-80): «زنهار از ظن و گمان بپرهیزید که ظن و گمان دروغ­گوترین کلام­هاست».

1. سید قطب در کتاب معالم فی الطریق می‌گوید: «این مجتمعات به خاطر این­که معتقد به الوهیت غیر الله باشند و شعایر دینی و عبادتی را برای غیر خداوند متعال قرار می­دهند، در این ورطه­ی جاهلی نیفتاده­اند» می­گویم: این سخن می­رساند که ایشان به شرکی که هم اکنون در اکثر کشورها موجود است توجه نمی­کند؛ هم­چون درخواست کردن از اولیاء مانند کسی که از حسین استمداد کند و به دور قبر حسین و زینب طواف نماید و برای قبرها نذر کند و معتقد باشد که اولیاء عالم به غیب هستند و در جهان تصرف دارند و آن­ها ابدال و قطب­ها و فریادرسند و عبادات دیگری که برای غیر خدا جایز نیست چیزی که اسلام از آن به شرک اکبر تعبیر می­نماید و صاحبش را مخلد فی النار می­داند و بر او واجب بود که از آن برحذر می­داشت چون همگی پیامبران از آن برحذر داشته اند؛ و قرآن کریم به توحید اهتمام دارد و از شرک منتشر شده­ی کنونی مخصوصاً دعا کردن از غیر خدا برحذر می­دارد، چیزی که در موردش می­فرماید: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ»[[81]](#footnote-81): «دعا کردن همان عبادت است.» و خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ١٠٦﴾ [يونس: 106] (الظالمین: المشرکین): «و نخوان غیر از خدا چیزی را که نه به تو نفع بخشد و نه ضرر، پس اگر این کار را کردی (یعنی غیر خدا را خواندی) پس محققا تو در این هنگام از ستمگرانی.»
2. سپس سید قطب در «معالم فی الطریق» می­گوید: «این جوامع (یعنی جوامع اسلامی) به دلیل این­که به حاکمیت غیر الله متدین‌اند، داخل در مجتمعات جاهلی­اند... و خداوند می­فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ٤٤﴾ [المائدة: 44] می­گویم: ای کاش گوینده­ی این سخن که جوامع اسلامی را تکفیر می­نماید، به تفسیر ابن کثیر زیر همین آیه مراجعه می­کرد آن­جا که این مسئله را بطور مفصل و جالب و سودمند توضیح می‌دهد چنان­که می­گوید:

أ. از سدی نقل می­کند که در توضیح این آیه می­گوید: هرکس به شریعت اسلام حکم نکند و عمداً آن را ترک نماید یا آگاهانه ظلم کند از جمله­ی کافران است و ابن عباس می­گوید: هرکس آنچه را خداوند نازل کرده عمداً تکذیب نماید، کافر است ولی اگر به آن اقرار کند ظالم و فاسق است.[[82]](#footnote-82) سپس در این­که معنی آیه اهل کتاب باشد یا کسی که حکم نازل شده در کتاب را انکار و تکذیب نماید، برمی­گزیند.

ب. ابن طاوس گفته است: به مانند کسی که به خدا و ملائکه و کتاب­ها و پیامبرانش کفر ورزیده، نیست.

ج. ثوری از عطا نقل می­کند که گفت: آن کفر است اما غیر از آن کفری که موجب خروج از دین شود؛ ظلم است اما نه آن ظلمی که باعث کفر و بی­دینی گردد و فسق پایین­تر از فسق اکبر است.[[83]](#footnote-83)

د. وکیع نیز در مورد آیه­ی ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ٤٤﴾ [المائدة: 44] می­گوید: منظور کفری نیست که باعث خارج شدن از دین گردد.

هـ. و طاوس از ابن عباس در مورد این آیه نقل می­کند که منظور آن کفری نیست که آن­ها برداشت کرده­اند.[[84]](#footnote-84)

حال با توجه به این اقوال که از اصحاب و تابعین در زمینه­ی توضیح این آیه بیان گردید، خطای سید قطب در تفسیر آن و تکفیر جوامع اسلامی معلوم می­گردد ولی متأسفانه این اقدام خطرناک و مهلک بین جماعت­های اسلامی منتشر شده است. برای خود و آن­ها درخواست هدایت را می‌نمایم.

تفسیر محمد قطب در مورد این آیه**[[85]](#footnote-85)**

محمد قطب در کتابش موسوم به لا اله الا الله می­گوید: آن­گاه که مردم به ابن عباس گفتند: اموی­ها به غیر ما انزل الله حکم می­کنند نظر شما در مورد آن­ها چیست؟ آن نظر مشهورش را ارائه داد که: کفری است غیر از کفر، یعنی منظور از آن همان کفری که شما می­شناسید و موجب خارج شدن از دین می‌گردد، نیست….

أ. با محمد قطب تلفنی صحبت کردم و از صحت این نقل کلام در مورد اموی­ها از او پرسیدم ولی ایشان مرجع آن را بیان ننمود، به او گفتم طبری و ابن کثیر این تخصیص را ذکر نکرده اند.

ب. سپس به تفسیر طبری مراجعه و در آنجا دیدم که تخصیص آیه به اهل کتاب را ترجیح داده است چنان­که می­فرماید: شایسته­ترین نظرات در این مورد پیش من نظر کسانی است که می­گویند: این آیه در مورد کافران اهل کتاب نازل شده است چون قبل و بعد آیه در مورد آن­ها نازل شده است و مقصود از آن نیز آن­ها می­باشد.[[86]](#footnote-86) سپس می­گوید:خداوند متعال خبر را به صورت عام در مورد قومی بیان داشته است که منکر حکم پروردگار در کتابش هستند و آن را تکذیب می­نمایند و از آن­ها خبر داده که به خاطر ترک کردن حکم خداوند به قصدی که همان­ها داشتند، کافر می­باشند و به همان صورت حکم تمام کسانی که حکم کردن به شریعت خداوند را تکذیب می­کنند، چنانکه ابن عباس گفته، کفر است؛ به خاطر این­که بعد از آن­که حکم نازل شده­ی خداوند در کتابش را دانسته است، تکذیب نموده و این درست مانند انکار نبوت رسول خدا بعد از نبوتش می‌باشد.[[87]](#footnote-87)

از تفسیر طبری که گذشت موارد زیر قابل ذکر است:

آیه در مورد اهل کتاب نازل شده است و شامل تمام کسانی است که عالمانه منکر حکم خداوند در کتابش می­باشند و مفهوم آن این است که هرکس به غیر از آنچه خداوند نازل کرده حکم نماید ولی نسبت به آن عالم نباشد و یا آنچه را که خداوند نازل کرده تکذیب نکند، کافر نمی­شود چنان‌که می­فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ٤٤﴾ [المائدة: 44] «هرکس به آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکند کافر است». ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ٤٥﴾ [المائدة: 45] «هرکس به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند، ظالم است». ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ٤٧﴾ [المائدة: 47] «هرکس به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند، فاسق است.» پس کافران در این آیات، تکذیب کنندگانند و ظالمان و فاسقان کسانی هستند که آن را تکذیب نمی­کنند.

نمونه‌هایی از اخلاق اهل تکفیر

1. نزد یکی از پیشوایان خطیب در عمان مهمان بودم همراه او به جمعه رفتم در سخنانش بدون دلیل و برهان شرعی حاکمان مسلمان را تکفیر نمود هنگام مراجعه به منزل، پدرزنش به من گفت، جناب شیخ با استکان چای خوری به چشم زنش زده و چشم دخترم در نتیجه آن دچار نارحتی شده است. به جناب شیخ گفتم: شما حاکمان را به زعم خویش به خاطر حکم نکردن به آنچه خداوند نازل کرده تکفیر می­کنید در حالی که خودتان در منزل از تطبیق دادنش در مورد اهلت ناتوانید چون رسول الله **ج** می­فرماید: «إِذَا ضَرَبَ أَحَدُكُمْ خَادِمَهُ فَلْيَتَجَنَّبْ الْوَجْهَ»[[88]](#footnote-88): «هرگاه یکی از شما خدمتکارش را زد از زدن به صورتش بپرهیزد.» سکوت کرد و جوابی نداشت. وقتی زدن به صورت خادم جایز نباشد چگونه زدن به صورت همسر درست است؛ چون گوش و چشم و بینی در صورت قرار دارند و آن­ها از جمله حواسی هستند که به وسیله­ی زدن متأثر می­شوند.
2. همین مرد به مسجد آمد و مناقشه و درگیری با حاضران را آغاز کرد و آن­ها را متهم به تکفیر سید قطب نمود و صدایش را بلند کرد و حاکمان را تکفیر نمود و در مورد بزرگان معروف به صلاح و تقوی چون عبدالعزیز بن باز و ناصر الدین البانی و ابن عثیمین- رحمهم الله تعالی- شروع به طعنه زدن و ایراد گرفتن کرد. ولی زمانی که در مورد شخص تکفیر کننده­ی سید قطب پرسیدم، کسی را مشخص نکرد لذا کذب و دروغ او معلوم گردید. آن­گاه به او گفتم: شما حکم خدا را در رعایت احترام مسجد انجام ندادید چون لقمان حکیم به فرزندش می‌گوید: ﴿وَٱغۡضُضۡ مِن صَوۡتِكَۚ إِنَّ أَنكَرَ ٱلۡأَصۡوَٰتِ لَصَوۡتُ ٱلۡحَمِيرِ١٩﴾ [لقمان: 19] «صدایت را پایین نگهدار که به درستی ناپسندترین صداها صدای الاغ است». و حال آن­که شما صدایت را بلند کردید و حاضران و همسایه­ها و خفته­ها را با صدای ناهنجارتان نارحت کردید و نه تنها از آن دست نکشیدید بلکه در بلند کردن صدای­تان کوشیدید.
3. به یکی از کشورهای عربی مسلمان سفر کردم خواستم در مسجد نماز بخوانم؛ برای وضو گرفتن و آماده شدن برای نماز مغرب به محل دست­شویی و وضوخانه رفتم؛ دیدم که آن­جا بسته است مدت زیادی منتظر ماندم آن­گاه به یکی از همسایه­ها جهت گرفتن وضو مراجعه کردم؛ وقتی سبب بسته شدن محل شست و شو و وضوخانه را پرسیدم، در جواب گفتند: که مسئول آن­جا حاکمان را کافر می‌داند به همین خاطر به مسجد نمی­آید ولی حقوق ماهیانه­ی خویش را می­گیرد؛ چون اطاعت کردن حاکمان را جایز نمی­داند. می­گویم: این تکفیری حقوق ماهیانه را می­گیرد ولی چون به وظیفه­اش عمل نمی­کند برایش حرام است؛ او می­تواند این کار را رها کند تا یک نفر دیگر متصدی آن وظیفه گردد و در خدمت مسجد باشد.
4. در منزلی بودم و برای حاضران صحبت می­کردم؛ یکی از حاضران سؤال کرد: آیا دزدیدن اموال حکومتی و اعراض نمودن از پرداخت مالیات صحیح می­باشد؟ جواب دادم: صحیح نیست چون اموال حکومت، اموال همه­ی مردم است.
5. یکی دیگر از حاضران گفت: این سؤال کننده در ایستگاه اتوبوس کار می­کند و کرایه حمل و نقل را نمی­پردازد؛ چون معتقد است حکومت کافر می­باشد. می­گویم: این مسکین، حاکمان را تکفیر می‌کند تا کرایه­ی ماشین را نپردازد در حالی که می­داند شرکت حمل و نقلی که او در آن کار می­کند، خصوصی است و حکومتی نمی­باشد.

از خداوند می­خواهم که همه­ی مسلمانان را برای آنچه صلاح و سعادت دنیا و آخرت­شان در آن است، راهنمایی گرداند و دل­هایشان را به هم نزدیک کند و از پروردگار متعال خواهانم که فتنه­ی کفر و تکفیر را از آن­ها دور دارد و آن­ها را به دین­شان برگرداند تا آن کمک و یاری­ای را که به آن­ها وعده فرموده، تحقق بخشد ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيۡنَا نَصۡرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٤٧﴾ [الروم: 47] «کمک مؤمنان بر ما واجب است».

وصلي الله علي محمد و آله و سلم

عذر داشتن به خاطر جهل

خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتَوۡاْ عَلَىٰ قَوۡمٖ يَعۡكُفُونَ عَلَىٰٓ أَصۡنَامٖ لَّهُمۡۚ قَالُواْ يَٰمُوسَى ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ١٣٨﴾ [الأعراف: 138] «بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم به قومی رسیدند که در اطراف بتی که داشتند، نشسته بودند. گفتند: ای موسی برای ما معبودی قرار بده همان­گونه که آن­ها دارند، جواب داد: شما به درستی که قومی جاهل و نادانید».

1. بغوی**/** می­گوید: این کار دلیل بر شک بنی اسرائیل در مورد وحدانیت پروردگار متعال نبود بلکه تنها معنی آن این است که چیزی را برای­مان قرار بده تا او را تعظیم کنیم و به وسیله­ی تعظیم آن، به خداوند نزدیک شویم و گمان می­کردند این کار به دین‌داریشان آسیب نمی­رساند و این نشانه­ی نهایت جهل­شان می‌باشد.
2. طبری در این مورد سخنی می­گوید: که خلاصه­ی آن چنین است: بعد از آن نشانه­ها و معجزات، بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم ولی آن همه وسایل عبرت انگیز و نشانه­ها، آ­ن­ها را منع نکرد؛ از کنار قومی گذشتند بتی را که به صورت یک گاو بود می­پرستیدند و زمانی که گوساله­ی سامری را بر آن صورت دیدند امر بر آن­ها مشتبه گشت و گمان کردند همان گاو است. گفتند: ای موسی بتی را برای­مان قرار بده که برای او عبادت کنیم همان­گونه که این قوم چنین کاری را می­کنند. موسی به آن­ها گفت: ای قوم شما نسبت به درک عظمت پروردگار جاهلید در حالی که رعایت حق پروردگار بر شما لازم است و شما نمی­دانید عبادت هیچ چیزی جز الله تعالی جایز نیست.
3. ابن تیمیه می­گوید: به خاطر غالب شدن جهل و کمی علم و جهل به آثار رسالت در بیشتر متأخرین تکفیر کردن­شان به خاطر طلب و درخواست از مردگان جایز نیست تا این­که آن چیزی را که رسول الله **ج** آورده با آنچه مخالف آن است، برای­شان معلوم شود.[[89]](#footnote-89)

خلاصه بحث تکفیر

1. تکفیر حق خدا و رسولش **ج** می­باشد؛ یعنی هیچ مسلمانی حق ندارد مسلمانی را تکفیر کند مگر این­که آن موردی که موجب کفر است، در قرآن و احادیث صحیح از رسول الله **ج** همان­گونه که سلف صالح از اصحاب و تابعین آن را فهم کرده­اند، موجود باشد چون آن­ها نسبت به فهم قرآن و سنت از دیگران عالم­ترند.
2. کفر قابل تقسیم به دو نوع است:

أ. کفر اعتقادی و آن چیزی است که صاحبش را از دایره­ی اسلام خارج می­گرداند؛ مانند این­که فردی معتقد است حکم خداوند برای زمان فعلی صلاحیت ندارد یا این­که صلاحیت دارد اما ناقص است و یا معتقد است که در آن احکامی چون قطع کردن دست دزد یا رجم کردن زناکار یا قصاص نفس یا ازدواج کردن با چهار زن موجب ظلم است. و به همین صورت اگر کسی به چیزی از ارکان اسلام یا یکی از موارد ایمان که معروف و شناخته شده می­باشد استهزاء نماید، کافر می­شود.

ب. کفر عملی مانند این­که کسی به خاطر شهوات نفس به غیر از آنچه خداوند نازل فرموده، حکم کند یا این کار را به خاطر رشوه یا صرف کارمند بودن انجام دهد، مرتکب یکی از کبائر شده است ولی در صورتی که حکم خدا را حق و انجام آن را واجب بداند با این کار از دایره­ی اسلام خارج نمی‌گردد و همچنین از جمله کفر عملی ترک نماز به خاطر کسالت و سستی است و این در حالی است که به فرض بودنش معتقد باشد. و همه­ی علما به اتفاق آن را گناه کبیره می­­دانند ولی در مورد این­که آیا باعث خارج شدن از دین خواهد شد یا نه با همدیگر اختلاف نموده­اند.

وصلي الله علي نبينا محمد وعلي آله وصحبه وسلم

برای ارتباط با مترجم به سایت ایمان مراجعه نمایید.

1. - کتاب الصلاة، ابن القیم (ص: 27- 28). [↑](#footnote-ref-1)
2. - حدیثی صحیح است، احمد و غیره روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-2)
3. - حدیث صحیحی است، ترمذی آنرا روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-3)
4. - کتاب الصلاة، ابن القیم (ص: 24). [↑](#footnote-ref-4)
5. - کتاب الصلاة (ص: 35). [↑](#footnote-ref-5)
6. - به کتاب اصول التکفیر و ضوابطه مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-6)
7. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-7)
8. - احمد و غیره این حدیث را روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-8)
9. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-9)
10. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-10)
11. - کتاب الصلاة، ابن القیم (ص:55). [↑](#footnote-ref-11)
12. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-12)
13. - سبکی (2/588). [↑](#footnote-ref-13)
14. - فتح الباری (12/210). [↑](#footnote-ref-14)
15. - کسانی که از او ارث می‌برند. مترجم [↑](#footnote-ref-15)
16. - الفرقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان. [↑](#footnote-ref-16)
17. - فتح المبین شرح الاربعین. [↑](#footnote-ref-17)
18. - الرد علی البکری [↑](#footnote-ref-18)
19. - مجموع الفتاوی [↑](#footnote-ref-19)
20. - مجموع الفتاوی. [↑](#footnote-ref-20)
21. - مصدر سابق. [↑](#footnote-ref-21)
22. - مصدر سابق [↑](#footnote-ref-22)
23. - منهاج السنة (5/244) [↑](#footnote-ref-23)
24. - اصول التکفیر و ضوابطه و شروطه، عنبری (ص: 5). [↑](#footnote-ref-24)
25. - مائده: 47،45،44 [↑](#footnote-ref-25)
26. - به تفسیر طبری نگاه شود. [↑](#footnote-ref-26)
27. - مجموع الفتاوی (ج: 19/217) [↑](#footnote-ref-27)
28. - تفسیر ابن کثیر (ج: 2، ص:496) [↑](#footnote-ref-28)
29. - فتح القدیر (ج: 3، ص: 27) [↑](#footnote-ref-29)
30. - متفق علیه [↑](#footnote-ref-30)
31. - شیخین آن را روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-31)
32. شرح عقیده طحاویه 204. [↑](#footnote-ref-32)
33. - ظلال القرآن 3/1642. [↑](#footnote-ref-33)
34. - تفسیر طبری. [↑](#footnote-ref-34)
35. - کتاب الایمان (ص: 67). [↑](#footnote-ref-35)
36. الحکم بغیر ما انزل الله للعنبری ص109. [↑](#footnote-ref-36)
37. - کتاب الایمان. [↑](#footnote-ref-37)
38. - حکم الله و ما ینافیه (ص: 37-38). [↑](#footnote-ref-38)
39. - تحکیم الشریة وصلته باصل الدین (ص: 47). [↑](#footnote-ref-39)
40. - المحرر الوجیز. [↑](#footnote-ref-40)
41. - اصول و ضوابط التکفیر. [↑](#footnote-ref-41)
42. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-42)
43. - سیل الجرار (ص: 580) [↑](#footnote-ref-43)
44. - این روایت را بخاری و مسلم و بسیاری از اصحاب سنن روایت کرده­اند اما لفظ روایت این است: «بکفرهن» و «ان ذلک واقع بسبب» اضافی است هرچند که همان معنا را می­رساند. (مصحح) [↑](#footnote-ref-44)
45. - اضواء البیان، شنقیطی. [↑](#footnote-ref-45)
46. - شرح السنة، بربهاری. [↑](#footnote-ref-46)
47. - مجموع الفتاوی، الشیخ ابن باز (ج: 4، ص: 416) [↑](#footnote-ref-47)
48. - مجموع فتاوی و مقالات متنوعة (1/137، 2/326- 330). [↑](#footnote-ref-48)
49. - نوار کاست فتنة التکفیر. [↑](#footnote-ref-49)
50. - مسلم روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-50)
51. - قواعد المثلی، شیخ ابن عثیمین (ص:87). [↑](#footnote-ref-51)
52. - بخاری آن را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-52)
53. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-53)
54. - کلام قاضی تمام شد. [↑](#footnote-ref-54)
55. - جناب جمیل زینو تنها خلاصه بحث البانی را در اینجا ذکر کرده است. مترجم. [↑](#footnote-ref-55)
56. - متفق علیه [↑](#footnote-ref-56)
57. - مسلم آن را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-57)
58. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-58)
59. - مسلم روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-59)
60. - مسلم روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-60)
61. من رسالة حقوق الراعی و الرعیة [↑](#footnote-ref-61)
62. - صحیح است، ابوداود روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-62)
63. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-63)
64. - به روایت مسلم. [↑](#footnote-ref-64)
65. - مراجعات فی فقه الواقع السیاسی والفکری علی ضوء الکتاب والسنة. [↑](#footnote-ref-65)
66. - انتشارات شیخ عبدالله بن جبرین. [↑](#footnote-ref-66)
67. - این سؤالات از جناب ابن باز/ شده است. مترجم. [↑](#footnote-ref-67)
68. - به روایت مسلم [↑](#footnote-ref-68)
69. - به روایت بخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-69)
70. - به روایت مسلم. [↑](#footnote-ref-70)
71. - متفق علیه. «خدایا! دوس را هدایت کن و مشرف به اسلام گردان». [↑](#footnote-ref-71)
72. - نگاه کنید به مجموع الفتاوی، ابن تیمیه (12/489). [↑](#footnote-ref-72)
73. - نگاه کنید به رساله­ی «الخلاف الاساسی»، شیخ عمر ملیباری. [↑](#footnote-ref-73)
74. - این کتاب به اسم چراغی بر فراز راه و نشانه‌های راه ترجمه شده است. مترجم [↑](#footnote-ref-74)
75. - بعضی از علما بر آن تعلیق نهاده و گفته اند: بعضی از این مجتمعات بر بعضی از مردمان صفات الوهیت نهاده­اند چنان­که معتقدند آن­ها غیب می­دانند و در جهان تصرف می­کنند؛ سختی­ها را برطرف می­کنند به همین سبب شعائر عبادتی را برای‌شان انجام می­دهند چنان­که در سختی­ها و گرفتاری­ها آن­ها را به فریاد می‌خوانند و از آن­ها طلب دعا می­کنند همان­گونه که از خدا می­ترسند، از آن­ها نیز خوف دارند و به آن­ها امید و به آن­ها توکل می­کنند، به دور قبورشان طواف می‌نمایند و گورهای­شان را تعظیم و اعیاد و مراسم جشن و شادی خویش را برای آن ضریح‌ها برپا می­دارند و به قصد زیارت­شان تصمیم به سفر می­گیرند؛ برای­شان نذر و قربانی به جای می­آورند؛ همه این شرکیات و نمونه­های دیگر را نیز سید قطب از جمله شرکیاتی که ناقض توحید و منافی معنی لا اله الا الله باشد به حساب نمی­آورد ولی ما پیروان سلف صالح تنها کسانی را که بر آنها اتمام حجت شده باشد را تکفیر می­کنیم. مؤلف [↑](#footnote-ref-75)
76. - به روایت مسلم. [↑](#footnote-ref-76)
77. - به روایت مسلم. [↑](#footnote-ref-77)
78. - معالم السنن 4/132. [↑](#footnote-ref-78)
79. - رواه بخاری. [↑](#footnote-ref-79)
80. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-80)
81. - به روایت ترمذی. [↑](#footnote-ref-81)
82. - به روایت ابن جریر [↑](#footnote-ref-82)
83. - به روایت ابن جریر [↑](#footnote-ref-83)
84. - ابن کثیر (ج: 2، ص: 61) [↑](#footnote-ref-84)
85. - آیه­ی 44 سوره­ی مائده منظور می­باشد. مترجم. [↑](#footnote-ref-85)
86. - (10/358) تحقیق محمود شاکر. [↑](#footnote-ref-86)
87. - طبری (10/258) تحقیق محمود شاکر. [↑](#footnote-ref-87)
88. - متفق علیه [↑](#footnote-ref-88)
89. - الرد علی البکری [↑](#footnote-ref-89)